

حضور و اهداف امريكا در خاورميانه و منافع ملي جمهوري اسلامي ايران

دکتر حسين پورااحمدی*

تاریخ دریافت: ۸۷/۸/۱۰

تاریخ تأیید نهایی: ۸۸/۷/۱۳

چکیده

ماهیت و منافع جمهوری اسلامی ایران به‌طور مستمر مقاومت در برابر توسعه‌طلبی‌های آمریکا در خاورمیانه را ترویج می‌کند؛ در نتیجه، حضور آمریکا و منافع آن که دنبال می‌کند، در تضاد با منافع ایران قرار می‌گیرد. با این حال، منافع کلان هر دو طرف امکان نوعی همکاری در برخی حوزه‌ها را ایجاد می‌کند، منوط به این‌که برخی تغییرات در رفتار سیاست خارجی آمریکا تحقق یابد. قبول نقش و جای‌گاه قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و عدم حمایت بی‌چون و چرا از اسرائیل از اهم این تغییرات است. اوپاما از ضرورت برخی تغییرات در سیاست خارجی آمریکا به‌ویژه به‌منظور بازسازی چهره قدرت جهانی این کشور سخن گفته است، اما حداقل در خاورمیانه هنوز چشم‌انداز عملی این تغییرات احتمالی ظاهر نشده است. در این نوشتار با بهره‌گیری از رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل تلاش می‌کنیم به این سؤال پاسخ دهیم: آیا روند حضور، اهداف و منافع منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه تغییر پیدا کرده است؟

* دانش‌یار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی (ho_pourahmad@yahoo.com)

آیا این روند تهدیداتی علیه ایران در پی دارد؟ به نظر می‌رسد امکان تحقق برخی تعاملات و همکاری‌ها میان دو کشور دور از انتظار نیست. مقابله با تروریسم، تأمین امنیت و ثبات منطقه‌ای، تضمین و تأمین صدور انرژی و پیش‌برد اهداف توسعه اقتصادی و سیاسی در خاورمیانه که همگی تأمین‌کننده منافع مشترک امریکا و ایران هستند، می‌تواند توجه این کشورها را به ابعاد و عرصه‌های گوناگون و عملیاتی تعامل و همکاری جلب کند، و این همه با در دستورکار قرار گرفتن عملیاتی اصل وابستگی متقابل پیچیده امکان‌پذیر است.

کلیدواژگان: تغییر، تداوم، خاورمیانه، سیاست خارجی امریکا، پویاها و ساختارهای منطقه‌ای، منافع جمهوری اسلامی ایران، اصل وابستگی متقابل پیچیده.

مقدمه

با به قدرت رسیدن باراک اوباما، رئیس‌جمهور دمکرات امریکا، از ضرورت تغییر در نگاه و رفتار این کشور در خاورمیانه، به‌ویژه به‌منظور «بازسازی چهره مخدوش قدرت جهانی و نرم آن سخن رانده شده است.^(۱) اوباما بارها از کاهش نیروهای نظامی کشورش و نهایتاً خروج آن‌ها از عراق اما تمرکز بر افغانستان و گسترش حملات نظامی علیه طالبان در پاکستان صحبت کرده است. اما درخصوص تغییر جدی در روند سیاست خارجی امریکا در جهان و خاورمیانه، به‌ویژه در مبانی و نحوه این تغییر احتمالی، نشانه‌ای دیده نمی‌شود؛ برای مثال در مورد احتمال کنارگذاشتن یا هرگونه تغییر در «طرح خاورمیانه بزرگ» علی‌رغم عدم دستیابی به اهداف کلان آن در گسترش دمکراسی در منطقه.^(۲) از آن‌جا که در دوران پس از جنگ سرد و در شرایط موجود نظام اقتصاد سیاسی جهانی، بیش‌ترین آسیب‌پذیری امنیتی ایالات متحده از محل «تهدیدات نامتعارف» بازی‌گران بین‌المللی دولتی و غیردولتی است،^(۳) و نیز از آن‌جا که ویژگی‌های ایدئولوژیک منطقه خاورمیانه هم‌چنان تهدید علیه منافع لیبرال‌دمکراسی غرب و نظام سرمایه‌داری جهانی به رهبری امریکا را تقویت می‌کند، تداوم تلاش امریکا در جهت برخورد با این تهدیدات امری استراتژیک برای کاخ سفید محسوب می‌شود.^(۴)

از آغازین روزهای قرن بیست و یک میلادی، تروریسم به منزله مهم‌ترین تهدید جهانی و چالش ایدئولوژیک، امنیتی و سیاسی برای امریکا به‌طور خاص و

لیبرال دموکراسی به طور عام معرفی شد. در واقع، در پی وقایع یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا با امنیتی کردن فضای داخلی و نظام بین الملل، و معرفی تروریسم به منزله تهدید اصلی، خود را سردمدار مبارزه با این چالش جدید معرفی و تلاش نمود با ریشه کن ساختن کانون های تهدید و تروریسم ملی، به مبارزه با کانون های تهدید و تروریسم فراملی، و به ویژه در خاورمیانه بپردازد. آمریکا تلاش می کند در خاورمیانه ضمن بازسازی هژمونی افول یافته خود، اسرائیل را به منزله دیده بان و شریک اصلی منافع خود مطرح سازد، و امنیت منطقه ای و بین المللی خود، از جمله اقتصاد نفت را عملیاتی سازد. بخش قابل توجهی از این اهداف هم چنان با حضور ایران در منطقه از لحاظ سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی در تناقض جدی قرار می گیرد. زیرا ماهیت و ساختار این کشور به طور مستمر مقاومت در برابر توسعه طلبی ها و سلطه آمریکا را ترویج می کند، و لذا حضور آمریکا و منافی که دنبال می کند، می تواند در تضاد با منافع ایران قرار گیرد. با این حال، منافع کلان هر دو طرف، نوعی تعامل مثبت در برخی حوزه ها را امکان پذیر می سازد. به بیانی دیگر، ضمن تضاد در برخی از عرصه های منافع، خصوصاً عرصه قدرت نرم، برای هر دو کشور امکان تعامل و حتی دست یابی به برخی زمینه های هم کاری، خصوصاً در مقابله با اشکال تروریسم، وجود دارد. اگرچه تاکنون تنها در سخن از تغییر در سیاست خارجی آمریکا از جمله در خاورمیانه یاد شده است، اما امکان تحقق زمینه های این تغییر از طریق عملیاتی نمودن زمینه های هم کاری میان آمریکا و ایران به دلیل برخی منافع مشترک دور از ذهن نیست.

ساختار و رفتار نظام ایران در تضاد مستمر و مداوم با بخشی از منافع اعلام شده آمریکا قرار گرفته است، هر چند شاهد نوعی هم کاری محدود میان این دو کشور در افغانستان و عراق بوده ایم. تا پیش از به قدرت رسیدن رئیس جمهور دموکرات آمریکا در ۲۰۰۸، تغییر رفتارها اگر نه تغییر رژیم در ایران، از سوی آمریکا یک هدف استراتژیک اعلام شده بود. این امر با تغییرات نرم افزاری و سخت افزاری پیش بینی شده، از جمله در طرح خاورمیانه بزرگ، به طور سازمان دهی شده دنبال می شد. جای گاه سیاسی، اقتصادی، امنیتی و ایدئولوژیک ایران در خاورمیانه و به ویژه در خلیج فارس، امکان هرگونه تغییر از بالا را بدون در نظر گرفتن این جای گاه و قدرت مقاومت، ابزارهای بازی ایدئولوژیک، امنیتی، انرژی و سیاسی که ایران در اختیار دارد ناممکن می سازد. به علاوه، مشروعیت رژیم ایران، برخورد نظامی آسان و سریع با آن را

امکان‌پذیر نمی‌سازد. بنابر این، هرگونه تغییر احتمالی در روابط میان دو کشور در خاورمیانه به‌منظور دستیابی به نوعی هم‌کاری هرچند محدود، مستلزم تغییر در رفتار سیاست خارجی امریکا در منطقه است.

اوباما از ضرورت برخی تغییرات در سیاست خارجی این کشور سخن می‌راند؛ اما در چارچوب «راهبرد امنیت ملی امریکا» که اهداف و راهبردهای این کشور در قرن بیست و یک میلادی را ترسیم می‌کند. به‌نظر می‌رسد با به‌قدرت رسیدن دموکرات‌ها این چارچوب کلان تغییرات جدی به خود نمی‌بیند، زیرا همگان اذعان دارند که راهبردهای کلان امریکا هدف مشترک و بنیادین درازمدت هر دو حزب این کشور است؛ مگر این‌که در آینده و به‌طور واقعی شاهد تغییر این راهبرد باشیم. یکی از راه‌های مقابله با تهدیدات نامتقارن «آغاز دوران تازه‌ای از رشد اقتصاد جهانی از طریق تجارت و بازار آزاد و گسترش چرخه توسعه از طریق ایجاد فضای باز و زیربنای دموکراسی» معرفی شده است.^(۵) یعنی اهداف استراتژیک امریکا در خاورمیانه خصوصاً از طریق تلاش در جهت ادغام این منطقه در نظام اقتصاد سیاسی جهانی، گسترش دموکراسی برای کاهش زمینه‌های بروز تروریسم و تأمین امنیت اسرائیل دنبال می‌شود.

پرسش‌های اصلی این مقاله را چنین می‌توان مطرح کرد: آیا روند حضور، اهداف و منافع منطقه‌ای امریکا در خاورمیانه تغییر کرده است؟ آیا این روند تهدیداتی علیه ایران در پی دارد؟ فرضیه اصلی مقاله را چنین می‌توان مطرح کرد: به‌دلیل تداوم عدم هم‌سویی و بعضاً برخورد برخی اهداف و منافع کلان و استراتژیک امریکا در خاورمیانه با ساختارهای موجود منطقه‌ای و به‌ویژه جای‌گاه و منافع نظام جمهوری اسلامی ایران، هم‌چنان از این حیث تهدیداتی متوجه امنیت و منافع ملی کشور است. با این‌حال، امکان تحقق برخی تعاملات و هم‌کاری‌ها میان دو کشور، از جمله به‌دلیل ضرورت مقابله با تروریسم، و در صورت تغییر در برخی روندهای منطقه‌ای و به‌ویژه سیاست خاورمیانه‌ای امریکا دور از انتظار نیست.

روش تحقیق در این پژوهش توضیحی-تحلیلی و مبتنی بر رهیافت «اقتصاد سیاسی بین‌الملل» است. رهیافت اقتصاد سیاسی بین‌الملل ناظر به تعامل حوزه‌ها و ساختارهای قدرت سیاسی و اقتصادی، و تأثیر متقابل آن با حوزه امنیت در پویای منطقه‌ای و بین‌المللی است. در این مقاله چارچوب اقتصاد سیاسی بین‌الملل و بر اساس اصل وابستگی متقابل، دلایل حضور و اهداف امریکا در خاورمیانه و تأثیر آن به‌ویژه برای

جمهوری اسلامی ایران را توضیح می‌دهیم، و به ضرورت هم‌کاری میان تمام بازی‌گران این منطقه، از جمله در راستای دستیابی به منافع احتمالی و مشترک طرفین، اشاره می‌کنیم. زیرا تأثیرگذاری متقابل و تعاملات حوزه‌های گوناگون قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی-امنیتی در منطقه خاورمیانه، در سطح بین‌الملل و نظام جهانی بیان‌گر اصول تأثیرگذار اقتصاد سیاسی بین‌الملل بر حضور آمریکا در خاورمیانه است.^(۶)

اهداف این نوشتار: ۱. تعیین زمینه‌های تداوم اهداف و منافع حضور نظامی، امنیتی، اقتصادی و سیاسی آمریکا در خاورمیانه و تبدیل آن‌ها به فرصت‌های مناسب در راستای پاسخ به ضرورت برتری‌طلبی و تثبیت منافع منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی؛ ۲. بررسی تداوم ساختارهای منطقه‌ای و تهدیدات ناشی از حضور و منافع آمریکا در خاورمیانه علیه اهداف و منافع ایران؛ ۳- امکان تحقق زمینه‌های تعامل و هم‌کاری میان این دو کشور در صورت تغییر در برخی اهداف و سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا.

در قسمت اول این نوشتار به روند تلاش آمریکا برای بازسازی قدرت و برتری‌طلبی جهانی با نیم‌نگاهی به خاورمیانه می‌پردازیم. در قسمت دوم، ضمن بررسی ساختارهای سیاسی و اقتصادی خاورمیانه، به فرصت‌های این منطقه در پاسخ به منافع آمریکا و تهدیداتی که از این لحاظ متوجه جمهوری اسلامی ایران می‌شود می‌پردازیم. در قسمت سوم، تهدیدات آمریکا در خاورمیانه علیه جمهوری اسلامی ایران و برخی زمینه‌های احتمالی تغییر در این تهدیدات به منظور ارائه چشم‌اندازی از امکان تعامل و هم‌کاری در برخی حوزه‌ها میان دو کشور بررسی می‌شود. در قسمت نتیجه‌گیری، علاوه بر بیان تداوم تهدیدات منطقه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران، به برخی چشم‌اندازهای تغییرات احتمالی در سیاست خارجی آمریکا در دوران باراک اوباما در قبال ایران و زمینه‌هایی که این تغییرات می‌تواند در ارتقای هم‌کاری‌های میان دو کشور در پی داشته باشد، اشاره می‌کنیم.

۱. آمریکا و تداوم روند بازسازی قدرت و برتری جهانی

اهداف و منافع آمریکا در ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی-امنیتی در گستره جهانی، با نوعی تداوم روبه‌روست، زیرا این اهداف و منافع ضریبی از جای‌گاه و قدرت جهانی این کشور است. هر چند این کشور در دوران‌های گوناگون حاکمیت جمهوری خواهان و دمکرات‌ها تغییراتی را در برخی شعارها و بعضاً برخی رفتارهای

خارجی از خود نشان داده است، اما به دلایلی که در ذیل به توضیح آن خواهیم پرداخت، اساساً نوعی تداوم و پیوستگی در این اهداف و منافع وجود دارد. ظاهراً حتی در دوران دموکرات‌های کنونی هم تغییری بنیادین در آنها رخ نداده است. واقعیت این است که بلندپروازی یک کشور در نظام بین‌الملل ناشی از قابلیت‌ها و جای‌گاه آن کشور است، و البته توان نظامی در این میان نقش مهمی دارد. توان بی‌بدیل نظامی می‌تواند با ایجاد فضایی امنیتی، عقب‌ماندگی‌های اقتصادی را نیز جبران کند و رقبای جدید اقتصادی را پشت سر گذارد. ایالات متحده علی‌رغم افول نسبی قدرت هژمونیک خود از سال‌های ۱۹۷۰ به بعد، هنوز قدرت‌مندترین بازی‌گر نظام بین‌الملل است، و بسیاری از عوامل و ساختارهای داخلی آن نقشی جهانی ایفا می‌کنند. وزن بالای آمریکا در عرصه‌های مختلف باعث شده است این کشور برای حفظ جای‌گاه خود و بازتولید منافع جهان‌گستر، دغدغه تثبیت سیستم تک‌قطبی از طریق تبدیل خود به تنها قدرت مسلط جهانی را داشته باشد. آمریکا در پی افزایش ثروت خود، خاصه بعد از دو جنگ جهانی، قدرت نظامی بی‌رقیبی ایجاد کرده است، و هر زمان که دولت‌مردان و تصمیم‌سازان این کشور تصور کنند قدرت نسبی آن‌ها بیشتر شده است، راهبردهای تهاجمی را با هدف پیشینه‌سازی نفوذ و افزایش سطح و میزان تأمین منافع ملی جهانی خود دنبال می‌کنند. لذا، آمریکا خصوصاً در عرصه قدرت نظامی جای‌گاهی بی‌بدیل در نظام بین‌الملل دارد. نگاهی به توان‌مندی‌ها و قابلیت‌های این کشور در زمینه‌های مختلف خود گویای این واقعیت است. در بعد نظامی این کشور توانسته است بر رقبای سنتی خود یعنی شوروی سابق و چین برتری یابد، و با گسترش ناتو به شرق حتی اعتراض رسمی روسیه را نیز در پی داشته است.^(۷) اروپا نیز هم‌چنان در بعد نظامی زیر چتر واشینگتن است. در واقع، آمریکا با حضور پررنگ خود در ناتو، در اروپا توازن قدرت برقرار کرده، و به‌مثابه یک پدرخوانده مانع از رقابت نظامی قدرت‌های اروپایی با یک‌دیگر شده است.^(۸)

نظم موجود اقتصادی در نظام بین‌الملل را نیز می‌توان حاصل معماری آمریکا پس از جنگ جهانی دوم دانست. اگرچه سلطه آمریکا در عرصه اقتصادی از دهه هفتاد به بعد پایان یافته است، اما وزن اقتصادی آن نشان از برتری نسبی این کشور در حوزه اقتصاد جهانی دارد. سهم یک‌ثلی آمریکا از تولید ناخالص جهانی و نقش آن در نهادهای مالی بین‌المللی و جریان‌های اقتصادی، توان‌مندی و برتری این کشور در عرصه اقتصاد

بین‌الملل را نشان می‌دهد.^(۹) فرگوسن معتقد است سه عامل قدرت اقتصادی، نفوذ در نهادهای بین‌المللی اقتصادی و قدرت دلار آمریکا قبل و بعد از برتون وودز، و به تعبیر گلپین «هژمونی دلار آمریکا»، باعث شده است علی‌رغم افول نسبی هژمونی آمریکا، قدرت تولید ثروت این کشور افزایش یابد.^(۱۰)

در حالی که بستر تحقق اهداف نظامی و اقتصادی و حتی فرهنگی آمریکا به‌نوعی وابسته به لیبرالیسم سیاسی است، این کشور با جلوه‌دادن لیبرالیسم سیاسی به‌منزله یک ارزش جهانی، در واقع قدرت خود را بازتولید می‌کند و برتری جویی کامل را در سایه بسط لیبرال‌دموکراسی در عرصه جهانی هدایت کرده است. ایدئولوژی لیبرال‌دموکراسی در حالی که خودمختاری سیاسی را تشویق می‌کند، هم‌کاری جمعی را در ذیل یک ارزش واحد توصیه می‌کند و جبهه‌گیری لیبرال‌ها علیه یک‌دیگر را تقبیح می‌نماید. نظام‌های لیبرال‌دموکراسی همواره آمریکا را یک قدرت جهانی مهربان، و نه قدرتی سلطه‌گر، می‌دانند. از همین روست که آمریکا بسط ارزش‌های لیبرال را موجب بازتولید نظم آمریکایی در عرصه بین‌المللی می‌داند، و سلطه نرم‌افزاری را کم‌هزینه‌ترین و پربارترین راه برای برتری جویی‌های خود تشخیص داده است.^(۱۱) در بُعد فرهنگی نیز دامنه جهانی مقالات و کتب علمی آمریکا و بُرد جهانی رسانه‌های این کشور، نمایان‌گر پژواک جهانی فرهنگ لیبرال‌دموکراسی است که به‌طور غیرمستقیم نظم آمریکایی را در سطح بین‌الملل تبلیغ و بازتولید می‌کند.

بدیهی است که حفظ جای‌گاه آمریکا در این عرصه‌ها، منوط به تهدیدزدایی از آن‌هاست. در این میان، ماجراجویی نظامی می‌تواند کاربردی دوگانه داشته باشد. به رخ کشیدن سلطه نظامی می‌تواند علاوه بر مبارزه مستقیم با تهدیدهای مورد نظر و رفع موانع نظام تک‌قطبی، در بازسازی سلطه این کشور مؤثر افتد. ورود رقبای اقتصادی تازه‌نفس از یک‌سو و محدودیت‌های اعمال‌شده از سوی بازارهای جهانی بر آمریکا، برتری این کشور را در زمینه‌های مختلف دچار تهدید جدید کرده است، و آمریکا می‌کوشد با ایجاد فضای امنیتی در نظام بین‌الملل، گفتمان اقتصاد جهانی را موقتاً در حاشیه قرار دهد و با برتری نظامی خود به بازسازی برتری و سلطه جهانی خود پردازد.^(۱۲) دولت‌مردان آمریکا که پس از فروپاشی نظام دوقطبی آزادی عمل خود را در جنگ‌افروزی بیشتر می‌بینند، از هر فرصتی برای نمایش قدرت بی‌بدیل نظامی استفاده می‌کنند. اگر در دوران جنگ سرد و محدودیت‌های نظام دوقطبی، دفاع در برابر

کمونیسم ترجمان سیاست سد نفوذ بود، پس از فروپاشی شوروی و افزایش قدرت و آزادی عمل آمریکا، سیاست سد نفوذ با تهاجم پیش‌دستانه علیه تهدیدات مفروض، عملیاتی شده است.^(۱۳) به کلام دیگر، تصمیم‌سازان آمریکا معتقدند فضای نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد اقتضا می‌کند به منظور حفظ ارزش‌های لیبرال‌دمکراسی، قبل از آغاز تهدید باید به سراغ تهدید رفت، و این مهم تنها در سایه مسلط‌شدن دوباره بر نظام جهانی و نظام‌های منطقه‌ای، از جمله خاورمیانه، میسر است. از همین روست که این کشور پس از فروپاشی شوروی هر دو سال یک‌بار دست به تهاجم نظامی برای دولت‌سازی در کشورهای مختلف زده است، در حالی که در دوران جنگ سرد هر ده سال یک‌بار چنین می‌کرد. طرح خاورمیانه بزرگ و حمله آمریکا به عراق نیز در واقع تلاش برای تحقق اهداف بازیافت قدرت ملی و بین‌المللی کردن ارزش‌های امریکایی و لیبرال‌دمکراسی به سبک آمریکا بوده است.^(۱۴) همان‌گونه که رابرت جرویس، از محققان روابط بین‌الملل، اشاره می‌کند، هدف اساسی بوش پسر از حمله به عراق جهانی‌سازی ارزش‌های امریکایی و دفاع پیش‌گیرانه از تهدیدات غیرمستقیم، از طریق بازسازی تسلط منطقه‌ای و بین‌المللی آمریکا بود.^(۱۵)

قائده آنارشیست در نظام بین‌الملل، تولید قدرت و ثروت برای حفظ امنیت را به‌صورت یک ضرورت دیکته می‌کند، اما همین قانده ثبات نظام را فقط در سایه توازن قدرت بازی‌گران می‌داند. توازن قدرت آن روی سکه ساختار آنارشیست محسوب می‌شود. این بدین معنا است که کشورها تن به سلطه هیچ کشور دیگری نمی‌دهند. شاید کشوری بتواند با افزایش توان و قدرت نسبی خود توازن موجود را به‌نفع خود برهم زند، لکن کشورهای دیگر به‌زودی در برابر او توازن جدیدی شکل می‌دهند.^(۱۶) برای نمونه، مخالفت اعضای شورای امنیت سازمان ملل با حمله آمریکا به عراق و عدم صدور مجوز برای تهاجم به عراق در سال ۲۰۰۳، توازن‌سازی بازی‌گران قدرت‌مند در برابر آمریکا محسوب می‌شود. والتز نیز معتقد است پس از جنگ سرد نظام تک‌قطبی ماندگار نیست. به‌زعم وی آمریکا با ۲۷۶ میلیون جمعیت توان رهبری ۶ میلیارد جمعیت دنیا را ندارد و کشیدن این بار برای لوکومتیو آمریکا بسیار سنگین است، ضمن آن‌که دیگران هم بی‌کار نمی‌نشینند و در برابر آن دست به توازن‌سازی می‌زنند.^(۱۷)

با این حال، میل آمریکا به رهبری جهان و تثبیت نظام تک‌قطبی از یک‌سو و مقاومت بدیهی و طبیعی سایر کشورها در برابر آمریکا از سوی دیگر، باعث شده است آمریکا از

بحران‌های نظام جهانی برای تثبیت سلطه خود بهره‌جوید و به استقبال آن‌ها بروید. از این طریق، آمریکا همواره درصدد بوده است ضمن فرصت‌زدایی و افزایش قدرت خود در دل بحران‌ها، سایر قدرت‌های بزرگ را نیز متوجه قدرت خود نماید، و قدرت چانه‌زنی خود را در برابر آنها افزایش دهد.^(۱۸) شاید آمریکا از معدود کشورهایی باشد که حتی از بحران‌های مملو از تهدید ثروت‌اندوزی می‌کند. طی جنگ سرد این کشور از وجود تهدیدات علیه غرب و ایفای نقش حمایتی نظامی-امنیتی از هم‌پیمانان اروپایی خود بالغ بر ۵۰۰۰۰ میلیارد دلار درآمد کسب کرد.^(۱۹) از این‌رو است که می‌توانیم منطقه بحران خاورمیانه پس از جنگ سرد و به‌ویژه پس از یازده سپتامبر را سکویی راهبردی در تلاش برای تولید ثروت و بازسازی قدرت و برتری جهانی آمریکا بدانیم.

هرچند بهره‌مندی از فرصت‌های بعد از جنگ سرد، به‌ویژه در تبدیل بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به افزایش قدرت و ثروت آمریکا غیرقابل انکار است، اما مقاومت یا توازن‌سازی سایر بازی‌گران در برابر تلاش برای حاکمیت برتر و مطلق جهانی آمریکا، دست‌یابی به این برتری را ناممکن ساخته است. برخی روندها و تحولات منطقه‌ای نشان‌گر عدم هم‌سویی یا تضاد با منافع آمریکا بوده است. به عبارتی، مقاومت‌های هنجاری و ایدئولوژیک منافع آمریکا را به چالش کشیده است؛ به‌ویژه با ایفای نقش جمهوری اسلامی ایران در تقویت و گسترش مقاومت اسلامی در خاورمیانه. یقیناً دست‌یابی به هرگونه برتری مطلق و تأمین منافع این کشور، بدون همکاری با سایر بازی‌گران با نفوذ منطقه‌ای ناممکن است. اصل وابستگی متقابل پیچیده نشان‌گر نیازمندی بازی‌گران به یک‌دیگر در دست‌یابی به منافع و امنیت است؛ البته به‌صورت نابرابر و نامتقارن. این اصل بر ناممکن بودن تحقق برتری مطلق آمریکا در خاورمیانه دلالت دارد. نسبی بودن و وابستگی متقابل پیچیده میان قدرت و منافع گوناگون هر یک از بازی‌گران در خاورمیانه، تعامل و هم‌کاری را میان آنان ضروری می‌کند.

امریکا پس از حادثه یازده سپتامبر از یک‌سو قربانی تهدید نوظهوری شد که به طور جهانی همه نظام بین‌الملل را نگران کرده بود، و از سوی دیگر فاصله قدرت و توان‌مندی این کشور با سایر بازی‌گران قدرت‌مند چنان زیاد شد که تجدیدنظرطلبی در نظام بین‌الملل را به سود خود دید. واقعیت این است که ما کاخ سفید در دست نداریم.

این راهبرد از زمان بوش پدر که دکترین نظم نوین جهانی را اعلام کرد کلید خورده بود. وی قرن بیست و یک را یک قرن امریکایی نامید. وزن بالای امریکا در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و خصوصاً نظامی به این کشور اجازه داد که ساختار نظام بین‌الملل دوره جنگ سرد را که براساس استراتژی توازن با رقیب پی‌ریزی شده بود، به هم زند و استراتژی رهبری در «نظام بین‌الملل تک‌قطبی» را در پیش گیرد. حقوق بین‌المللی که بر اساس ساختار دو قطبی پی‌ریزی شده بود، دیگر برای امریکا کارایی نداشت. تفسیر موسع از منشور و پافشاری بر حق مداخله بشردوستانه از مواردی است که امریکا پس از فروپاشی شوروی بر آن تأکید کرد. امریکا تنها آن دسته از نهادهای بین‌المللی را می‌پسندد که رهبری این کشور را به‌طور ضمنی تأیید کنند و یا حداقل با آن مخالفت نوزند.^(۲۰)

تداوم اهداف اقتصادی، نفتی، امنیتی و سیاسی و نیز تلاش در جهت بازسازی قدرت هژمونیک، مهم‌ترین چشم‌اندازهای استراتژیک امریکا را تشکیل می‌دهند؛ و این واقعیتی است که هرگونه تغییر جدی در رفتار سیاست خارجی امریکا را دور از ذهن می‌نمایاند. در این راستا، حتی عمل‌کرد سیاست خارجی امریکا در دوران نئومحافظه‌کاران در خاورمیانه پس از یازده سپتامبر از روی کردی هنجاری برخوردار بوده است؛ روی کردی که طبیعتاً کمتر امکان تغییر در این سیاست‌ها را حتی در دوران حاکمیت دمکرات‌ها فراهم خواهد کرد، و لذا چشم‌انداز تداوم در رفتارهای سلطه‌جویانه امریکا، از جمله در خاورمیانه، را به ذهن متبادر می‌سازد. ظهور دگر ایدئولوژیکی به نام تروریسم که به‌زعم دولت‌مردان امریکایی ریشه در اسلام غیرمتعارف و رادیکال دارد، راهبردهای ارزشی دوران جنگ سرد را در سیاست خارجی امریکا احیا کرده است. اصولاً یکی از دلایلی که به سیاست خارجی امریکا همواره بُعدی ایدئولوژیکی می‌بخشد و لذا تغییر در آن را ناممکن می‌سازد، وجود دگرهای عینی و فرضی ایدئولوژیکی در طول تاریخ سیاست خارجی امریکا است این دگرها همواره و هم‌چنان جهت‌گیری سیاست خارجی این کشور را تعیین کرده، و باعث انسجام آن می‌شوند.^(۲۱)

رییس‌جمهور دمکرات، باراک اوباما، یکی از اهداف اصلی خود را تلاش در جهت بازسازی چهره قدرت امریکا در جهان، از جمله در خاورمیانه به‌منزله مرکز جهان اسلام اعلام کرده است، هرچند تاکنون رفتارهای محدودی برای تحقق این هدف از خود نشان داده است مانند قول بستن زندان گوانتانامو، قول خروج تدریجی از عراق،

ملاقات‌های متعدد با برخی مقامات کشورهای اسلامی، تجدید روابط گرم با کشورهای امریکای لاتین و قول مساعد در پذیرش دوباره کوبا و احتمال پایان تحریم‌ها علیه این کشور، اما تاکنون سیاست‌های رسمی در این راستا نبوده است. مسلماً بحران مالی ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ آمریکا و ادامه بحران اقتصادی این کشور، بر سمت و سوی سیاست خارجی آن در جهان و از جمله در خاورمیانه تأثیر می‌گذارد می‌باشد. باراک اوباما هم در نطق‌های انتخاباتی و هم بلافاصله پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۲۰۰۸ از تغییر روند سیاست خارجی کشورش، به‌ویژه در خاورمیانه، صحبت کرده است. تحت تأثیر بحران عظیم مالی در آمریکا و جهان، و در راستای اهداف و برنامه‌های رئیس‌جمهور جدید، سیاست خارجی این کشور در خاورمیانه چه تغییری خواهد کرد؟ آیا رفتار سیاست خارجی آمریکا بر اساس آن‌چه رئیس‌جمهور جدید اعلام کرده، تغییر خواهد کرد؟ آیا می‌توان منتظر تغییرات جدی در سیاست خارجی و مبانی اقتصادی، فرهنگی و امنیتی نگاه آمریکا به خاورمیانه از ۲۰۰۹ به بعد بود؟ باراک اوباما در نطق پس از پیروزی در انتخابات مهم‌ترین هدف استراتژیک خود را «بازسازی و ترمیم چهره مخدوش قدرت جهانی آمریکا» اعلام کرد.^(۲۲) این هدف اما در تعامل با خاورمیانه چگونه دنبال خواهد شد؟

۲. پوشش‌های ساختاری خاورمیانه و پافشاری آمریکا بر منافع منطقه‌ای

در این قسمت ابتدا نمایی کلی از وضعیت کلان اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی-امنیتی، و خصوصاً ساختارهای موجود خاورمیانه ارائه می‌کنیم تا در ادامه به تداوم زمینه‌های موجود بحران و فرصت‌های حاصل شده برای آمریکا در تضمین منافع استراتژیک آن بپردازیم. هرگونه تغییر در روند اهداف و سیاست خارجی آمریکا از جمله در خاورمیانه مستلزم تغییر در ساختارها و روندهای موجود خاورمیانه نیز است، زیرا اساساً تغییر یک فرایند چندوجهی و متقابل تلقی می‌شود، چشم‌انداز روشنی در ظهور تحولات و تغییرات ساختاری گسترده در خاورمیانه وجود ندارد. تغییرات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی که آمریکا از زمان به قدرت رسیدن نئومحافظه‌کاران از ابتدای قرن جدید میلادی در خاورمیانه و در چارچوب «طرح خاورمیانه بزرگ» دنبال کرده است، در راستای دستیابی به این تغییرات ساختاری گسترده بوده است، و نیز به نظر نمی‌رسد در این زمینه موفقیت‌های چشم‌گیری به دست آمده باشد.

واقعیت این است که اقتدارگرایی دولتی عامل اصلی حرکت بسیار کند توسعه سیاسی و اقتصادی در خاورمیانه است، و درآمد سرانه نسبتاً پایین، رشد بالای جمعیت و تولید ناخالص ملی غیرمتنوع و سهم اندک سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و نیز شرایط نه‌چندان مثبت تجارت خارجی منطقه، از موانع ساختاری توسعه اقتصادی محسوب می‌شوند. روند روبه‌رشد اما کند توسعه سیاسی و دموکراتیزاسیون در خاورمیانه و موانع جدی بر سر ظهور جامعه مدنی از یک سو و عدم وجود منافع جدی قدرت‌های بزرگ در توسعه سیاسی خاورمیانه به دلیل تأثیرگذاری اندیشه اسلامی بر روند و نتایج حاصل از آزادسازی سیاسی از سوی دیگر، توسعه در خاورمیانه را تحت تأثیر قرار داده است. اغلب دولت‌های خاورمیانه از عدم مشروعیت، نارضایتی‌های گسترده عمومی، عدم ارتباط ارگانیک و دموکراتیک مردم با نظام سیاسی و وابستگی به درآمدهای نفتی رنج می‌برند. این‌گونه چالش‌ها و ناتوانی‌ها یا عدم تمایل دولت‌ها در پاسخ به درخواست‌های توسعه‌گرایانه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مردم زمینه خوبی برای رشد حرکت‌های اسلام‌گرا که نوید مردم‌سالاری و توسعه را می‌دهند، فراهم کرده است. در نتیجه، فشار بر دولت‌ها برای تن دادن به توسعه و اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به‌طور روزافزون در حال افزایش است. اما امکان ظهور بی‌ثباتی‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی در خاورمیانه عربی ناشی از گشودن درهای توسعه سیاسی و اقتصادی احتمالی، مانع از آن می‌شود که قدرت‌های بزرگ نظام اقتصاد سیاسی جهانی که در پی کسب منافع درازمدت خود در همکاری با دولت‌های اقتدارگرای منطقه هستند، برای انجام اصلاحات واقعی در این کشورها فشار جدی وارد کنند.

خاورمیانه جزء مناطق صادرکننده مواد خام و اولیه به مرکز نظام سرمایه‌داری است، و لذا همواره در جای‌گاه پیرامون نظام مرکز قرار دارد. در این منطقه روند توسعه سیاسی و اقتصادی، به‌ویژه دولت‌سازی مدرن، در اغلب جاها هنوز اتفاق نیفتاده و در بخش‌هایی دیگر مانند ایران و ترکیه که پیشرفت‌های جدی داشته هم‌چنان وجود دارد. گسترش مردم‌سالاری و روند دموکراتیزاسیون در خاورمیانه عمدتاً با موانع جدی روبه‌روست، و جامعه مدنی به‌طور گسترده و سازمان‌یافته رشد نکرده است.^(۴۳) شرایط فوق از یک سو باعث شده است که کشورهایمانند اردن، کویت، عربستان سعودی، قطر و بحرین برای تأمین امنیت خود به قدرت‌های بزرگ به‌ویژه امریکا وابسته شوند، و از سوی دیگر کشورهایمانند ایران و سوریه نیز منافع قدرت‌های بزرگ را به

چالش بکشد. در حالی که کشورهای چپ‌گرای چون ترکیه شکاف مذهبیون- سکولارها چالش عمده در عرصه جامعه سیاسی و ایجاد موازنه سیاسی محسوب می‌شود، در اغلب کشورهای عربی اسلام‌گرایان مخالفان عمده و جای‌گزینه احتمالی در کسب قدرت برای نظام‌های سیاسی به حساب می‌آیند. پیروزی انقلاب اسلامی ایران موج گسترده‌ای از اندیشه و حرکت اسلام‌گرایی در روند توسعه سیاسی و اقتصادی و آن را به یکی از عناصر تأثیرگذار در تحولات منطقه‌ای در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ و قرن جدید میلادی تبدیل ساخته.^(۲۴)

با این حال، پیش‌برد هرچند بسیار کند دموکراسی لیبرال در خاورمیانه از ۱۹۹۰ به بعد، بسیاری از رژیم‌های منطقه را با فشار توده‌های مسلمان برای دگرگونی و پیشرفت مواجه ساخته و برای آن‌ها بحران مشروعیت ایجاد کرده است؛ روندی که برخی زمینه‌های احتمالی تغییر در شرایط ساختاری خاورمیانه را در پیش‌رو قرار می‌دهد. حرکت به سوی دموکراتیزاسیون به علت نبود روندهای دموکراتیک و ناسازگاری افکار و عقاید حاکمان عرب با آموزه‌های دموکراسی، آزادی، کثرت‌گرایی، مشارکت و عدالت، با موانع جدی روبه‌رو است؛ هرچند در مواردی حاکمان مجبور به پذیرش برخی تحولات سیاسی و اجتماعی در جهت به رسمیت شناختن حقوق مدنی شده‌اند.^(۲۵) بسیاری از مناطق جهان که توانسته‌اند با موفقیت ساختارها و هنجارهای لیبرال‌دموکراسی غرب را با شرایط محلی و داخلی وفق دهند، و البته در این راه از کمک‌های مختلف سیاسی، مالی و اقتصادی کشورهای بزرگ اقتصاد آزاد جهانی بهره برده‌اند؛ مانند هند و امریکای لاتین. اما در خاورمیانه، به‌ویژه به دلیل ساختارهای فرهنگی و اجتماعی و نقش ایدئولوژی اسلامی، گسترش نهادهای دموکراتیک و نوعی روند دموکراتیزاسیون از دهه ۱۹۹۰ به بعد بر پایه الگوی لیبرال‌دموکراسی غرب، ضرورتاً تحقق نیافته است.^(۲۶) به بیان دیگر، هرچند بخشی از خاورمیانه نتوانسته است بنا بر سبک و مدل لیبرال‌دموکراسی، تجربه‌ای مثبت و موفق در گسترش کثرت‌گرایی و توسعه سیاسی داشته باشد، اما از ساختارهای دموکراتیک و مشارکت سیاسی هم به‌طور کامل بی‌بهره نیست.

حاکمان و نخبگان خاورمیانه عربی به‌ویژه منافع خود را نه در توسعه دموکراسی و آزادسازی سیاسی و اقتصادی، که بیشتر در تحکیم پیوندهای بین‌المللی، نظامی‌گری و هم‌کاری سیاسی با قدرت‌های بزرگ می‌بینند. در واقع، میان منافع دولت‌های خاورمیانه عربی با منافع قدرت‌های بزرگ نظام اقتصاد سیاسی جهانی، به‌ویژه ایالات متحده

امریکا، در فاصله گرفتن از کثرت‌گرایی و دمکراتیزاسیون، نوعی هم‌سویی دیده می‌شود. زیرا طبیعتاً هرگونه فرایند دمکراتیک منجر به برگزیدن دولت‌های اسلام‌گرا و حافظ منافع ملی، و نه ضرورتاً روی آوردن به چارچوب‌ها و ارزش‌های لیبرال‌دمکراسی، خواهد شد. حداقل تحولات عراق در برگزیدن دولت شیعه و در فلسطین در برگزیدن دولت حماس نمونه‌های خوبی برای اثبات این مدعا هستند. دولت‌های خاورمیانه عربی با گسترش پیوند خود با قدرت‌های بزرگ به‌دنبال دمکراتیزاسیون و توسعه نیستند، بلکه به‌دنبال تحکیم مبانی مشروعیت خود در داخل کشورها، و یا حداقل به تأخیر انداختن بحران مشروعیت، هستند.^(۲۷)

دولت‌های خاورمیانه عربی اساساً اصلاحات سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی اجباری ناشی از پیش‌برد طرح خاورمیانه بزرگ را برای کاستن از امتیازات و قدرت انحصاری خود اجرا نمی‌کنند، بلکه این اصلاحات روبنایی را عمدتاً در جهت تثبیت پایه‌های قدرت و بقای رژیم‌های اقتدارگرای خود به اجرا در می‌آورند، و یا شعار آن‌را می‌دهند. بر این اساس آن‌ها می‌خواهند از یک‌سو حمایت‌های مردمی را کسب کنند و از سوی دیگر از فشارهای بیرونی کاسته و آن‌ها را به فرصت‌های هرچند گذرا تبدیل کنند، زیرا فضای باز سیاسی و آزادسازی اقتصادی یقیناً پایه‌های قدرت سنتی دولت‌های خاورمیانه عربی را بی‌ثبات خواهد کرد، و بازتعریف ساختارهای قدرت و اقتصاد را در پی خواهد داشت. لذا امکان ظهور بی‌ثباتی‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی در خاورمیانه عربی ناشی از گشودن درهای توسعه سیاسی و اقتصادی مانع از آن می‌شود تا قدرت‌های بزرگ نظام اقتصاد سیاسی جهانی برای انجام اصلاحات واقعی در این کشورها به طور جدی فشار وارد کنند؛ حتی امکان دارد در مواردی در برابر فرایندهای ظهور مردم‌سالاری و نتایج ارزش‌مند آن در این کشورها مقاومت کنند (مانند مخالفت امریکا با نتایج دموکراتیک برگزیده شدن حماس در فلسطین یا سنگ‌اندازی در مقابل کارکرد دولت نوری المالکی در عراق).

با توجه به ابعاد استراتژیک و شرایط ساختاری خاورمیانه، این منطقه به‌طور تاریخی زمینه‌های بحران‌های گوناگون را در درون خود داشته است، و این از جمله عوامل تداوم حضور و نفوذ قدرت‌های بزرگ بوده است. قدرت‌های بزرگ به این منطقه همواره به‌عنوان محلی برای تولید ثروت و قدرت می‌نگریسته‌اند و به کوچک‌ترین بحرانی در خاورمیانه بعدی جهانی بخشیده‌اند تا حضور و دخالت خود را توجیه کنند.

وجود منابع عظیم انرژی، موقعیت‌های ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک منطقه و جای‌گاه ارتباطی آن، وجود نظام‌های سیاسی ناهمگن و تعارضات درون‌منطقه‌ای، و از همه مهم‌تر، وجود نظام‌های سیاسی متفاوت و بعضاً متعارض با لیبرال‌دموکراسی، باعث شده است خاورمیانه در کانون توجهات جهانی قرار گیرد. این وضعیت، زمینه سیاست‌های منفعت‌جویانه و برتری‌طلبی آمریکا در منطقه را فراهم ساخته است.^(۲۸)

خاورمیانه البته مستعد پذیرش بحران‌های جهانی است چرا که در درون خود با بحران‌های ساختاری مواجه است. در بعد داخلی بسیاری از کشورهای خاورمیانه درگیر منازعات ناشی از فقدان توسعه سیاسی‌اند. وجود اختلافات مرزی فعال و خفته در کنار تعارضات ایدئولوژیک سنتی، از قبیل اختلافات مذهبی، قومی و رقابت بر سر رهبری منطقه را باید به دیگر عوامل ساختاری تنش در سطح منطقه‌ای افزود.^(۲۹) طبیعی است که موقعیت استراتژیک، جای‌گاه اقتصادی و ارتباطی منطقه و وجود وصله ناهم‌گونی به نام اسرائیل، باعث می‌شود قدرت‌های بزرگ در تحریک و استمرار منازعات نقش داشته باشند. از همین روست که برژینسکی از خاورمیانه با عنوان بالکان‌های جهانی یاد می‌کند، چرا که بحران‌های آن دارای پیامدهای جهانی است.^(۳۰) طی جنگ سرد خاورمیانه محلی برای تقابل دو قطب بزرگ بین‌المللی بود، و پس از فروپاشی شوروی نیز این منطقه به محلی راهبردی برای تثبیت سلطه جهانی آمریکا تبدیل شده است. بحران‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی خاورمیانه تهدیدها و فرصت‌هایی ایجاد است که اجازه می‌دهد آمریکا وارد معرکه‌های منطقه‌ای آن شود.

کنترل انرژی جهان همواره یکی از ستون‌های ثبات سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه بوده است. وابستگی نظام سرمایه‌داری به نفت و گاز از یک سو و وجود منابع عظیم انرژی در خاورمیانه باعث شده است بسیاری کشور برتر در قرن بیست و یک را کشوری بدانند که بر منابع انرژی خاورمیانه مسلط باشد. از این رو نفت و گاز را نه صرفاً کالایی اقتصادی بلکه باید کالایی استراتژیک قلمداد کرد. برخورداری کشورهای خلیج فارس از ۵۷ درصد کل ذخایر قطعی نفت جهان (۷۱۵ میلیارد بشکه)، صدور روزانه ۱۲ میلیون بشکه نفت به کشورهای صنعتی (۶۶ درصد از نیاز آن‌ها) و برخورداری از ۴۵ درصد از کل ذخایر گازی جهان، این منطقه را به نبض انرژی جهانی تبدیل کرده است. کشورهای حاشیه خلیج فارس یعنی ایران، عراق، بحرین، کویت، قطر، عربستان و امارات متحده عربی روزانه ۲۳ میلیون بشکه نفت ظرفیت تولید دارند،

و طبق پیش‌بینی مؤسسه بین‌المللی انرژی، این رقم در سال ۲۰۱۰ به ۲۶ میلیون و در سال ۲۰۲۰ به ۳۵ میلیون بشکه نفت می‌رسد.^(۳۱) از سوی دیگر، کشورهای صنعتی با مصرف روزانه ۶۲٪ از نفت دنیا بزرگ‌ترین مصرف‌کننده انرژی هستند. در این میان آمریکا تنها با در اختیار داشتن ۲٪ از ذخائر جهانی نفت و ۴/۵٪ از جمعیت دنیا به تنهایی ۲۵٪ از نفت جهانی را مصرف می‌کند.

این در حالی است که برخلاف عقیده عمومی در دهه گذشته، تقاضا برای انرژی در آمریکا و اروپا هم‌چنان سیر صعودی می‌پیماید. بر اساس پیش‌بینی بانک جهانی و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، تقاضای جهانی انرژی در ۲۰ سال آینده حداقل ۶۰ درصد افزایش می‌یابد.^(۳۲) در این گزارش‌ها پیش‌بینی شده است تقاضای ۷۴ میلیون بشکه نفت امروز دنیا، در سال ۲۰۱۰ میلادی به ۱۱۰ میلیون بشکه در روز خواهد رسید.^(۳۳) بر اساس تخمین آژانس بین‌المللی انرژی اگر اقتصاد جهانی با سرعتی متعادل در دو دهه آینده ادامه یابد، در سال ۲۰۲۰ صادرات جهانی نفت ۶۷٪ افزایش خواهد یافت. در این میان خلیج فارس با داشتن ۵۷ درصد از انرژی جهان می‌بایست صادرات خود را در آن زمان ۱۲۶٪ افزایش دهد. براساس این گزارش آمریکا، اتحادیه اروپا و کشورهای صنعتی کماکان بزرگ‌ترین مصرف‌کننده خواهند بود. تنها آمریکا تا سال ۲۰۲۰ حدود ۱۸۲٪ بر میزان واردات نفت خود خواهد افزود.^(۳۴) بنابر این، شکی نیست که یکی از اهداف استراتژیک آمریکا در خاورمیانه حفظ جریان انرژی به سود خود و کشورهای صنعتی است، چرا که بازتولید نظام سرمایه‌داری به شدت به انرژی خاورمیانه وابسته است. بی‌جهت نیست که ایالات متحده آمریکا در سند جدید امنیت ملی در قرن بیست و یکم، بر حضور پنجاه ساله خود در عراق و منطقه خاورمیانه تأکید دارد. طبق برآورد کارشناسان وزارت انرژی آمریکا، ذخایر نفتی منطقه خاورمیانه بین ۴۰ تا ۶۰ سال آینده به اتمام خواهد رسید. بر اساس همین ارزیابی تا سال ۲۰۲۰ مصرف نفت در جهان ۵۰ درصد و نیاز آمریکا به نفت ۳۳ درصد افزایش خواهد یافت. بنابر این، به خوبی قابل درک است که چرا آمریکایی‌ها بر حضور پنجاه ساله خویش (با توجه به این‌که بین چهل تا شصت سال آینده سوخت فسیلی در منطقه خاورمیانه رو به اتمام است) در منطقه خاورمیانه تأکید فراوان دارند.

بنابر این، به نظر می‌رسد الزامات سرمایه‌داری در آمریکا و نیاز حیاتی این کشور به انرژی، مبنای پنهان ثبات سیاست خارجی آمریکا است. این چنین، تداوم کنترل انرژی

در خاورمیانه حتی به قیمت بحران‌زایی، ضرورت می‌یابد. به این ترتیب، یکی از عوامل اصلی بحران‌زایی در خاورمیانه را باید در تداوم حضور و منافع استراتژیک قدرت‌های بزرگ، خصوصاً آمریکا و از جمله روند با ثبات سیاست نفتی سلطه‌جویانه این کشور در خاورمیانه دانست. در همین راستا، فشار بر اوپک برای افزایش تولید و کاهش قیمت نفت، هدف دیگری است که آمریکا آن را با تداوم حضور و سلطه بر چاه‌های نفت خاورمیانه، از طریق طرح خاورمیانه بزرگ دنبال می‌کند.

ناهم‌گونی سیاسی کشورهای منطقه و منازعات درون‌منطقه‌ای، تعارض کشورهای اسلامی منطقه با اسرائیل، وجود گروه‌های به حاشیه‌رانده شده و معترض به ساختار قدرت و حاکمیت در نظام جهانی، و از همه مهم‌تر مقاومت برخی از کشورهای منطقه در برابر سلطه‌طلبی آمریکا با محوریت جمهوری اسلامی ایران، از جمله مهم‌ترین بحران‌های سیاسی خاورمیانه را تشکیل می‌دهند. این بحران‌ها ضمن فراهم نمودن زمینه‌های عدم تغییر در شرایط ساختاری خاورمیانه، طبیعتاً تداوم حضور آمریکا را نیز در پی دارند. در این جا به برخی از این شرایط و ویژگی‌های خاورمیانه اشاره می‌کنیم:

الف) اسرائیل به‌منزله متحد استراتژیک آمریکا و حافظ منافع غرب در خاورمیانه در معرض تهدید جدی، خاصه از سوی انقلاب اسلامی ایران و روح مقاومت در برابر وجود نامشروع و جنایات رژیم اشغال‌گر قدس است. این امر، تداوم حمایت و حضور جدی آمریکا در منطقه را طلب می‌کند. طرح خاورمیانه بزرگ بوش در درجه نخست با هدف تهدیدزدایی از کشور اسرائیل و بالابردن ضریب امنیت این کشور ارائه شده بود. علاوه بر این، رژیم صهیونیستی که دُرْدانه کانون‌های قدرت در جامعه آمریکا محسوب می‌شود، در طرح خاورمیانه بزرگ نقش بازوی اجرایی غرب را ایفا می‌کند. دموکراتیزه کردن خاورمیانه که می‌خواهد به بازتولید نظم اقتصادی و سیاسی لیبرال منجر شود، نیازمند کشوری با ظاهر دموکراتیک و فرمان‌بردار آمریکا است، و در این میان اسرائیل گزینه‌ای مطمئن و مورد اعتماد نظام سرمایه‌داری است. هرگونه اشغال‌گری و حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه، علاوه بر تلاش در جهت نابودی معارضان اسرائیل، ستون‌های امنیتی اسرائیل را در گستره‌ای وسیع‌تر تقویت می‌کند و خصوصاً تهدیدهای جمهوری اسلامی ایران و حزب‌الله لبنان علیه آن را تخفیف می‌دهد. این تلاش‌ها و مقاومت‌های اسلامی، که طبیعتاً در برابر آن تقویت می‌گردد، زمینه‌ساز دیالکتیک مداوم مبارزه و دشمنی‌های مداوم در منطقه است. یقیناً چشم‌انداز هر گونه تغییر در رفتارها را ناممکن می‌سازد.

ب) شدیدترین مخالفت‌ها در برابر سلطه‌جویی امریکا در اسلام سیاسی ریشه دارد، و انقلاب اسلامی ایران مهم‌ترین زمینه این مخالفت‌ها است. این امر گویای تلاش مستمر و گسترده، با به‌کارگیری ابزارهای متحول سخت و نرم، برای مقابله با جریان انقلاب اسلامی در خاورمیانه است. بحران یازدهم سپتامبر فرصت محاصره فیزیکی ایران را برای امریکا از طریق اشغال عراق و افغانستان فراهم آورد. اما هم‌زمان با اشغال عراق، زمینه برای قدرت‌یابی بیش از ۱۴۰ میلیون جمعیت شیعه منطقه با محوریت ایران فراهم شده است که سهم‌خواهی آن‌ها از قدرت، ضمن به‌هم زدن توازن قدرت در منطقه، می‌تواند در شرایطی خاص منافع امریکا را نیز به شدت تهدید کند. دولت‌مردان امریکایی به منظور مقابله با قدرت‌یابی شیعیان در منطقه با محوریت انقلاب اسلامی ایران، ایران را کانون بنیادگرایی اسلامی معرفی کردند تا به‌نام مبارزه با حامیان و الهام‌بخشان تروریسم، جمهوری اسلامی ایران را در منطقه و در سطح نظام بین‌الملل منزوی و محدود نمایند. به زعم دولت‌مردان امریکا ریشه تروریسم در خاورمیانه را باید در بنیادگرایی اسلامی جست‌جو کرد، و حضور فیزیکی امریکا و معماری دموکراتیک این کشور در منطقه، برای مقابله با بنیادگرایی اسلامی امری ضروری است.^(۳۵) این شرایط نتیجه‌ای جز تداوم رفتارها و سیاست‌های امریکا در نداشته است.

ج) امریکا در قالب فرایند دموکراتیزاسیون در خاورمیانه، توسعه سکولاریزم، ملی‌گرایی و ارزش‌های لیبرال‌دمکراسی را در دستور کار قرار داده است، اما انتخابات در کشورهای خاورمیانه، مثل عراق و فلسطین، تاکنون سبب روی کار آمدن اسلام‌گراها شده است. اسلام‌گراها حتی اگر تعارض مستقیم با امریکا را کنار بگذارند، هرگز حاضر به پذیرش سیاست‌های امریکا در خاورمیانه نخواهند بود.^(۳۶) این وضعیت پارادوکسیکال، حضور امریکا در منطقه و عراق و فرافکنی بحران‌های منطقه‌ای و بحران‌های داخلی عراق را طلب می‌کند تا اوضاع منطقه از کنترل امریکا خارج نشود. امریکا در صدد است با معماری لیبرالیستی قدرت در عراق، دو محور استراتژیک ایجاد کند تا از این طریق انقلاب اسلامی ایران را به‌عنوان الهام‌بخش مقاومت در منطقه بین دو لبه قیچی قرار دهد. محور پاکستان-افغانستان از شرق و محور اسرائیل-ترکیه-عراق از غرب، ابزار امریکا برای منزوی کردن ایران خواهند بود. اما، با توجه به پتانسیل اسلام سیاسی و آرمان انقلاب اسلامی در به‌چالش کشیدن سلطه‌جویی قدرت‌های بزرگ و لیبرال‌دموکراسی ادعایی غرب، هرگونه موفقیت احتمالی امریکا در تثبیت

سلطه خود در خاورمیانه باعث افزایش قدرت چانه‌زنی این کشور در برابر قدرت‌های دیگر به‌ویژه اروپا، چین و روسیه خواهد شد. بنابر این، آمریکا تلاش می‌کند به تقویت مبانی حضور و اعمال سیاست‌های برتری‌جویانه در خاورمیانه ادامه دهد تا از دستاوردهای آن هم‌چنان بهره‌مند شود؛ حتی اگر به «بازسازی چهرهٔ مخدوش قدرت» خود حداقل در این منطقه نایل نگردد.

تحمیل ساختارهای دموکراتیک از بیرون برای ایجاد تغییرات در خاورمیانه، در عمل سبب به قدرت رسیدن گروه‌هایی گردید که با برخی از منافع آمریکا در تقابل قرار می‌گیرند، و بدین ترتیب حتی زمینه‌های تهدید منافع این کشور را بیش از گذشته فراهم می‌سازند. دموکراتیزه کردن تشکیلات خودگردان، تغییر قدرت را به‌سوی یکی از جنبش‌های ضدصهیونیستی و ضدامریکایی یعنی حماس سوق داده است که آمریکا و اسرائیل را در این زمینه با چالش جدی به‌ویژه در عملیاتی کردن نقشه راه مواجه کرده است.^(۳۷) شکست اسرائیل در مقابل حزب‌الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه ۲۰۰۶ و در مقابل حماس در جنگ ۲۲ روزه ۲۰۰۸ علی‌رغم حمایت‌های همه‌جانبهٔ آمریکا، گویای بخشی از محدودیت‌های جدی آمریکا در دستیابی به اهداف خاورمیانه‌ای خود است.

به‌نظر می‌رسد هم‌چنان روندهای دموکراسی‌سازی لیبرال منطبق با هنجارهای غربی، در اغلب جوامع خاورمیانه کندتر از بقیهٔ نقاط جهان حرکت می‌کند، اما بدون تردید در مسیر تحولات آغاز شده، چه آن‌هایی که توسط عوامل بیرونی و از جمله هدایت می‌شوند و چه آن‌هایی که ریشه در شکل‌بندی‌های داخلی دارند، روند دموکراتیزاسیون و ادغام در اقتصاد جهانی دو عامل اساسی تغییر در خاورمیانه خواهند بود. این وضعیت می‌تواند مدل هم‌کاری و ائتلاف‌های داخلی و خارجی خاورمیانه را تا حدودی از شکل سنتی آن خارج ساخته و بسترهای جدیدی از ائتلاف یا منازعه فراروی کشورها فراهم آورد. یکی از محتمل‌ترین وضعیت‌ها، طیف‌بندی کشورها بر اساس اقتصاد آزاد و رژیم‌های دموکراتیک است. بر این اساس، آن دسته از کشورهای خاورمیانه که دارای اقتصاد نسبتاً آزاد و رژیم‌های دموکراتیک و میانه‌رو هستند، راحت‌تر می‌توانند با یک‌دیگر کنار بیایند. اقتصاد آزاد می‌تواند به‌عنوان مدل منطقه‌ای اقتصاد خاورمیانه عمل کند و دموکراسی احتمال صلح و هم‌کاری را افزایش می‌دهد.^(۳۸) بنابر این، در خاورمیانهٔ جدید برخی زمینه‌های ائتلاف ایدئولوژیک تا حدودی تقلیل یافته است، و برای وارد شدن به مناسبات منطقه‌ای، بیش از همه حداقلی از توسعهٔ اقتصادی و دموکراسی

لازم است. این مسئله خود می‌تواند تابعی از تحولات درونی جوامع و تغییرات نحوه ایفای نقش قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه آمریکا، در خاورمیانه باشد، و در نتیجه، امکان تغییر در برخی روندهای رفتار و چارچوب‌های سیاست خارجی این کشور در خاورمیانه را فراهم سازد. از سوی دیگر، چالش حضور و منافع اسرائیل در منطقه و سرکوب فلسطینیان، و عدم پذیرش حاکمیت مردمی و منتخب آنان از سوی اسرائیل و حامیان غربی آن، به‌همراه ضدیت‌های ریشه‌دار آمریکا با نقش و منافع و ماهیت برخی کشورها از جمله جمهوری اسلامی ایران، هم‌چنان از چالش‌های اساسی هرگونه تغییر احتمالی در تعاملات منطقه‌ای با این کشورها محسوب می‌شود.

د) در بُعد نظامی نیز آمریکا هم‌چنان با فرصت‌ها و تهدیدهایی مداوم در منطقه روبه‌روست. تمایل کشورهای منطقه به هسته‌ای شدن به منظور توازن‌سازی در برابر اسرائیل، قدرت‌های هسته‌ای و به‌ویژه آمریکا را نگران کرده است. مهم‌ترین نگرانی آمریکا مجهز شدن اسلام‌گراها به توان بازدارندگی هسته‌ای است. کاخ سفید اعتقاد دارد رسیدن برخی از کشورهای اسلامی به توان هسته‌ای را بایستی معادل رسیدن گروه‌های تروریستی‌ای چون القاعده به بمب اتم دانست، چرا که دولت‌های حامی تروریسم، قطعاً تروریست‌ها را به سلاح هسته‌ای مجهز خواهند کرد. اگر حفظ موجودیت و بقای دو کشور اتمی غربی حکم می‌کند در برابر یک‌دیگر خویشتن‌داری کنند، به زعم امریکایی‌ها هیچ تضمینی وجود ندارد که کشور اتمی اسلامی در برخورد با یک کشور غربی دست به سلاح اتمی نبرد.^(۳۹) این بهانه‌ای برای اشغال عراق بود تا علاوه بر نابودی رژیم صدام که ادعا می‌شد دارای برنامه‌هایی برای تولید سلاح‌های کشتار جمعی است، از دستیابی کشورهای چوچون جمهوری اسلامی ایران به سلاح هسته‌ای نیز جلوگیری به عمل آید. سیاست مقابله با افزایش «توان هسته‌ای اسلامی» در خاورمیانه و عدم ظهور علایمی دال بر کنارگذاشتن فعالیت‌های هسته‌ای در خاورمیانه، یقیناً تداوم و ثبات سیاست‌های ستیزه‌جویانه و دشمنی آمریکا در مقابل آن را در پی دارد.

ه) از سوی دیگر، خاورمیانه هم‌چنان محلی راهبردی برای فروش تجهیزات نظامی به کشورهای منطقه است، و چون آمریکا بخش قابل توجهی از درآمدهای خود را از این طریق تأمین می‌کند و گستره وسیعی از ساختارهای قدرت در این کشور بر تولید و فروش ابزارهای نظامی و نظامی‌گری در جهان استوار است، با دامن‌زدن به بی‌اعتمادی کشورهای منطقه نسبت به هم، در منطقه فضایی امنیتی ایجاد کرده است تا از

يک سو حضور خود را به منزله حافظ منافع چند کشور ذره‌ای توجیه نماید و از سوی ديگر با فروش تسليحات نظامی به اين کشورها، کارخانه‌های تسليحاتی در امريکا را فعال‌تر سازد و بستر توليد ثروت را برای آنها مهيا کند. رقابت‌های تسليحاتی باعث گرديده که هزینه‌های نظامی، بخش قابل توجهی از بودجه کشورهای خاورميانه را به خود اختصاص دهد. سالیانه حدود ۶۰ ميليارد دلار صرف هزینه‌های دفاعی کشورهای خاورميانه می‌شود که اين مقدار حدود ۱۰-۵ درصد GDP کشورهای منطقه است. بخش عمده این خریدهای تسليحاتی از امريکا صورت می‌گیرد.^(۴۰) در تابستان ۲۰۰۷، امريکا اقدام به فروش تسليحاتی سنگين بالغ بر ۳۰ ميليارد دلار به عربستان سعودی، مصر، قطر و بحرين کرد. اين حجم فروش در قرن بیست و یکم بی نظير بود. هم‌چنين، در همین زمان امريکا اعلام کرد قصد دارد ۳۰ ميليارد دلار فروش تسليحاتی به اسراييل انجام دهد.^(۴۱) تهاجم امريکا به عراق در مارس ۲۰۰۳ نیز انگیزه بسياری از دولت‌های منطقه را برای خرید تسليحات بیشتر از غرب افزایش داد؛ به طوری که هزینه‌های نظامی منطقه در اين سال بیش از ۱۰ درصد به ارزش واقعی افزایش یافت.^(۴۲)

در اين میان، کاخ سفيد همواره از ايران و ارزش‌های انقلابی اين کشور به منزله یک تهديد بزرگ منطقه‌ای و جهانی یاد کرده است و از اين طریق درصدد است بی‌اعتمادی کشورهای منطقه نسبت به جمهوری اسلامی ايران را تشديد کند. برای دولت‌مردان امريکا منطقه پرتنش خاورميانه هم‌چنان محملی برای آزمایش سلاح‌های جديد امريکا است. شیوه‌های نوین درگیری، با محوریت کاربرد تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات، در دو جنگ امريکا علیه عراق و حمله به افغانستان به اجرا در آمد. اصحاب قدرت و ثروت در امريکا باور دارند استفاده از سلاح‌های جنگی متناسب با عصر اطلاعات، ضمن پایین آوردن تلفات و هزینه‌های ديگر، به آنها کمک می‌کند با سرعت بیشتری به پیروزی برسند، و اين برای تسکين افکار عمومی در امريکا مسئله‌ای حیاتی است. امريکا در تهاجم به عراق (۲۰۰۳) و افغانستان (۲۰۰۱) با استفاده از بمب‌های هوشمند که با هواپیماهای هوشمند و از طریق رایانه‌ها به هدف می‌رسیدند، توان نظامی خود را به رخ رقباي بین‌المللی کشید.^(۴۳)

و) در نگاه ایالات متحده امريکا، تلاش در جهت ادغام «بخش ناراضی خاورميانه» در اقتصاد جهانی، زمینه‌های مقاومت و مخالفت را از آنان سلب کرده و باعث گسترش

هم‌کاری با نظام اقتصاد سیاسی جهانی می‌شود. لذا، شعارهای اعلام شده در طرح خاورمیانه بزرگ بر توسعه هم‌کاری‌ها و نهایتاً ادغام خاورمیانه در فرآیند جهانی شدن اقتصاد مبتنی بود. در این راستا ایالات متحده نقش بازوی اجرایی حاکمیت جهانی سرمایه را برعهده گرفت. تحقق احتمالی شعار ایجاد نظام اقتصاد آزاد خاورمیانه با مرکزیت اسرائیل و ادغام این منطقه در نظام اقتصاد سیاسی جهانی، علاوه بر تأمین منافع و امنیت اسرائیل یقیناً تهدیدات جدی در حوزه امنیت و منافع اقتصادی و سیاسی استراتژیک علیه جمهوری اسلامی ایران در پی خواهد داشت. به بیانی واضح‌تر، هرچند امریکا در تحقق کامل اهداف خود آن‌گونه که در طرح خاورمیانه بزرگ اعلام شده بود، با موانع جدی روبه‌رو شده است، اما هرگونه پیشرفت در این طرح می‌تواند میدان تهدید را علیه برخی کشورهایی که به هم‌کاری و تعامل مثبت با این طرح تمایل ندارند، از جمله جمهوری اسلامی ایران، وسیع‌تر کند. این امر به نوبه خود، امکان هرگونه تغییر در رفتار و تلاش در جهت تقویت و تأمین منافع ملی این کشورهای مخالف در خاورمیانه را به دلیل ضدیت‌های استراتژیک امریکا کاهش خواهد داد.

از سوی دیگر، در حال حاضر ارزیابی دقیق و همه‌جانبه ابعاد بحران مالی جهانی ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ در خاورمیانه به دلیل عدم ظهور سایر پیامدهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و امنیتی آن در جهان و منطقه، تا حدودی امکان‌پذیر نیست، اما، این امر بر روند تحولات و تعاملات کشورهای این منطقه با یک‌دیگر و با قدرت‌های بزرگ جهانی و نظام اقتصاد سیاسی جهانی تأثیرگذار است. آیا این بحران زمینه‌ساز برخی تغییرات ساختاری و روندهای سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه خواهد بود؟ در این صورت، آیا این تغییرات احتمالی نحوه تعامل آنان با قدرت‌های بزرگ و از جمله امریکا و متقابلاً رفتار آنان با کشورهای این منطقه را دچار تغییر خواهد کرد؟ آیا نتایج بحران مالی جهانی روند اصلاحات اقتصادی و سیاسی در خاورمیانه را تسریع یا کند می‌کند؟ آیا ادغام خاورمیانه در نظام اقتصاد جهانی را با موانع بیشتری روبه‌رو نخواهد ساخت؟ آیا دولت‌های منطقه را به سمت بازگشایی فضای سیاسی و اقتصادی داخلی نخواهد کشاند؟ این بحران ابزارهای تأثیرگذار نظام اقتصاد سیاسی جهانی و به‌ویژه ایالات متحده امریکا بر فرایند تحولات سیاسی، اقتصادی و امنیتی ملی و منطقه‌ای خاورمیانه را به کدام سمت هدایت می‌کند؟ خصوصاً اینکه با به قدرت رسیدن باراک

اوباما به عنوان چهل و چهارمین رئیس جمهور آمریکا در انتخابات نوامبر ۲۰۰۸ شعارهایی نیز در خصوص بازنگری آمریکا در تعاملات سخت‌افزاری با خاورمیانه به گوش می‌رسد، و لذا می‌بایست منتظر نتیجه عملی آن‌ها بود. آیا واقعاً تغییری رخ خواهد داد؟

منطقه خاورمیانه به دلیل اهمیت راهبردی و ماهیت فرهنگی و سیاسی خاصی که دارد، یکی از دغدغه‌های روزمره رؤسای جمهور آمریکا در دوران پس از جنگ جهانی دوم بوده است، و باراک اوباما استثنا نیست. در حقیقت پیامدهای آن‌چه در خاورمیانه روی می‌دهد، هیچ‌گاه به این منطقه محدود نبوده است؛ به همین دلیل هرگونه ناامنی و بی‌ثباتی در منطقه زمینه‌درگیری و مداخلات قدرت‌های فرامنطقه‌ای را فراهم می‌سازد. باراک اوباما رئیس جمهور دمکرات آمریکا نیز با چند چالش عمده در منطقه خاورمیانه مواجه است که عبارتند از: ایران، عراق، مناقشه پایان‌ناپذیر با اسرائیل و سرانجام دولت متزلزل و لرزان لبنان. هم‌چنین، باید توجه داشت که جای‌گاه ایالات متحده طی هشت سال گذشته در اذهان جامعه بین‌المللی و منطقه تنزل پیدا کرده، و در نتیجه قدرت آمریکا برای مواجهه با این چالش‌ها کاهش یافته است.^(۴۴)

با این حال، حداقل تا زمانی که تغییری در ساختارهای فرهنگی (ایدئولوژیک و هنجاری)، سیاسی و اقتصادی خاورمیانه رخ ندهد، و تهدیدات نامتقارن علیه برتری‌جویی‌های آمریکا خصوصاً به دلیل حمایت بی‌چون و چرا از اسرائیل و دست‌درازی به منابع انرژی منطقه و نهایتاً مقابله با موج مقاومت اسلامی در خاورمیانه فروکش نکند، تغییر در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا دور از ذهن است.

مؤسسه کارنگی در ژانویه ۲۰۰۹ نشستی را برای بررسی سیاست خارجی اوباما در خاورمیانه برگزار کرد. در پایان شرکت‌کنندگان به این نتیجه رسیدند که به‌منظور تحقق عملی وعده‌های تغییر در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا، باراک اوباما باید تلاش کند برای دستیابی به موفقیت در عراق، افغانستان، مسئله هسته‌ای ایران و بحران غزه، موازنه قدرت در خاورمیانه را در راستای به رسمیت شناختن هرچه بیشتر نقش و مسئولیت بازی‌گران این منطقه تغییر دهد و زمینه‌های لازم برای گسترش دموکراسی در خاورمیانه و ایجاد اتحادی از کشورهای میانه‌رو عربی را ایجاد کند.^(۴۵)

۳. جای‌گاه ایران در خاورمیانه و چشم‌انداز مقابله با تهدیدات

موقعیت، عناصر ژئوپولیتیک، نفوذ و قدرت سخت و نرم جمهوری اسلامی ایران در منطقه، هم‌چنان جای‌گاه این کشور را در خاورمیانه با اهمیت می‌سازد.^(۴۶) این جای‌گاه ویژه و بی‌نظیر سبب گردیده است عملاً هیچ تغییر و پویش منطقه‌ای بدون مشارکت مثبت جمهوری اسلامی ایران با موفقیت روبه‌رو نگردد. زیرا اساساً امنیت خاورمیانه در ایران شکل می‌گیرد.^(۴۷) حتی اگر در خاورمیانه جدید روندهای دمکراتیک بتواند پویش‌های اساسی منطقه‌ای و جهانی جوامع این منطقه را شکل دهد، از این لحاظ ایران یکی از عمده‌ترین کشورهایی است که در آن مردم‌سالاری و مشروعیت حکومت به‌خوبی گسترده است. بدین ترتیب، ایران جای‌گاه ممتاز و ویژه‌ای در نظام بین‌الملل و خاورمیانه دارد. البته برخی چالش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی حاصل از پویش‌های جدید منطقه‌ای نیز فراسوی چشم‌اندازهای آتی کشور وجود دارد که نظام جمهوری اسلامی ایران می‌بایستی در کنترل آن‌ها تدابیر لازم را به‌کار گیرد. از همین رو، جمهوری اسلامی بلافاصله بعد از حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به محکومیت این اقدام پرداخت و بعدها علی‌رغم آن که محور شرارت لقب گرفت، نوعی بازی احتیاط‌آمیز را در قبال حمله آمریکا به افغانستان و عراق در پیش گرفت، و حتی برای ورود به ائتلاف علیه تروریسم، مشروط به این‌که تحت هدایت و رهبری سازمان ملل و نه کنترل رسمی آمریکا انجام پذیرد، آمادگی خود را اعلام کرد. این واقعیت بسیار حائز اهمیت است که موضع جمهوری اسلامی ایران در قبال تحولات بعد از یازده سپتامبر، همواره محتاطانه و مبنی بر نوعی واقع‌گرایی و «بی‌طرفی انتقادی»، و حتی در مواردی همراه با نوعی هم‌کاری محدود با قدرت‌های بزرگ و از جمله آمریکا بوده است؛ اما خواسته آمریکایی‌ها بسیار فراتر از این بود، و از بسیاری جهات با اصول‌گرایی جمهوری اسلامی ایران تضاد دارد.^(۴۸)

هرگونه تداوم سیاست خارجی آمریکا مبنی بر ضرورت پی‌گیری و اجرای مفاد طرح خاورمیانه بزرگ و پیش‌برد اهداف کلان آمریکا در راستای انجام اصلاحات مورد نظر در خاورمیانه، حتی در دوران به قدرت رسیدن دموکرات‌ها در کاخ سفید، تهدید منافع سیاسی، اقتصادی و امنیت جمهوری اسلامی ایران را در پی دارد. حوزه اقتصادی به‌طور خاص اصلی‌ترین عرصه تهدیدات ناشی از پیش‌برد احتمالی این طرح علیه جمهوری اسلامی ایران است، زیرا ساختار مردم‌سالارانه و قدرت عظیم دفاعی کشور

عملاً سایر عرصه‌های تهدید علیه کشور را کم‌رنگ جلوه می‌دهد؛ و این می‌تواند به معنی تهدید توانایی و امکان دسترسی کشور به منابع، سرمایه‌ها و بازار جهانی و بی‌ثباتی نظام اقتصاد ملی باشد. برخی از این تهدیدات ناشی از ابزارها و سیاست‌هایی خواهد بود که آمریکا در راستای پیش‌گیری از نقش منفی جمهوری اسلامی ایران در اجرای مفاد اصلاحات طرح خاورمیانه بزرگ به کار می‌گیرد. از جمله این ابزارها، تقویت، گسترش و سازمان‌دهی مجدد تحریم‌هایی است که علیه انقلاب اسلامی ایران از سال‌های گذشته در دستور کار تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی آمریکا قرار داد، و حتی در سال ۲۰۰۹ نیز هم‌چون سال‌های قبل توسط رییس‌جمهور باراک اوباما تجدید شد. برخی از این ابزارها در مخالفت با توسعه معاملات، تجارت و مبادلات اقتصادی، نفتی و گازی کشور گسترش خواهند یافت. طی سال‌های اخیر شاهد این‌ها بوده‌ایم. اما محور تهدیدات علیه امنیت اقتصادی کشور در چارچوب طرح خاورمیانه بزرگ گسترش یک نظام اقتصاد آزاد در همسایگی ایران و محرومیت از هرگونه تعامل جمهوری اسلامی ایران با این نظام به‌عنوان سرپل نظام اقتصاد جهانی در خاورمیانه خواهد بود؛ نظامی که کشور، حداقل براساس چشم‌انداز بیست ساله و اعلام سیاست خارجی درازمدت خود، تلاش می‌کند «تعامل سازنده» با آن را دنبال کند، و این یک تهدید جدی، و استراتژیک و درازمدت علیه ما خواهد بود. اگر نظام اقتصاد آزاد خاورمیانه با مرکزیت و استیلای اسرائیل تحقق یابد، اساساً جمهوری اسلامی ایران از لحاظ ساختاری محدودیت هویتی و امنیتی در تعامل با آن خواهد داشت، و در صورت عدم تعامل با آن شاید دچار برخی محدودیت‌های منابع، فرصت‌ها و سرمایه‌هایی شود که در راستای توسعه اقتصادی خود دنبال می‌کند. بدین ترتیب، آیا ما شاهد تغییراتی در رفتارهای جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه خواهیم بود؟

باید بپذیریم که موقعیت ژئوپولیتیک و عناصر قدرت و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه، چشم‌انداز مطلوبی از زمینه‌های ائتلاف با کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ جهان در معرض دید قرار می‌دهد. ایران از معدود کشورهایی است که با چهار حوزه مهم سیاسی و اقتصادی منطقه‌ای اشتراکات مرزی، تجاری، دینی و هویتی دارد: حوزه آسیای میانه، آسیای غربی و آسیای جنوب غربی و به‌ویژه خلیج فارس. این چهار حوزه مهم سیاسی، اقتصادی و امنیتی است که ایران با هر کدام اشتراکات عمده امنیتی، تجاری، مذهبی و ژئوپولیتیکی دارد، اما کمتر قادر بوده است زمینه‌های ائتلاف

درازدت با این مناطق را فراهم آورد.^(۴۹) اما مهم‌ترین موانع ائتلاف با کشورهای منطقه پیرامونی جمهوری اسلامی ایران، تداوم و استمرار ایفای نقش سیاست‌ها و منافع امریکا عمدتاً در راستای انزوا و برخورد با کشور با محوریت تأمین امنیت و تحمیل صلح اسراییلی به منظور تضمین دسترسی امریکا و غرب به منابع غنی و سلطه سیاسی و اقتصادی بر خاورمیانه بوده است که به‌ویژه در پی پیروزی انقلاب اسلامی کانون بحران منافع غرب را تشکیل داده است. حتی هنگامی که رییس‌جمهور باراک اوباما در پیام نوروزی خود به دولت و مردم ایران برای هم‌کاری و در پیش گرفتن راه صلح و مسئولیت‌های جهانی ایران صحبت می‌کند، شرط آن را همراهی با فرایند به اصطلاح صلح اسراییلی و کنارگذاشتن فعالیت‌های صلح‌آمیز و مشروع غنی‌سازی اورانیوم این کشور بیان می‌کند.^(۵۰) لذا، حتی در تصویر نه چندان شفاف از آینده تغییر احتمالی در سیاست خارجی امریکا هم چنان تحمیل صلح اسراییلی و هشدار انزواگرایی جمهوری اسلامی ایران در دستور کار امریکا قرار دارد؛ دستور کاری که کمابیش میراث دوران حاکمیت نئومحافظه‌کاران در کاخ سفید است.

در دوران حاکمیت نئومحافظه‌کاران در امریکا، روی‌کرد یک‌سانی در قبال ایران وجود نداشت. نئومحافظه‌کاران تندرو تمایل واقعی و عملی برای مذاکره با ایران از خود نشان نمی‌دادند، و ماهیت جمهوری اسلامی ایران را با دموکراسی امریکا مغایر می‌دانستند، و نگرانی جدی نسبت به بسط و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی در پی دستیابی ایران به توانایی بومی غنی‌سازی اورانیوم و موضع ایران در قبال اسراییل از خود نشان می‌دادند، و بدین ترتیب بر طبل تهدیدات نظامی علیه این کشور می‌کوبیدند. در حالی که جناح میانه‌رو نئومحافظه‌کاران عقیده داشت رفتار ایران اگرچه پرخطر است و قابل درک نیست اما استدلال می‌کنند که از طریق فشارهای نرم‌افزاری و استراتژیک می‌توان چنین رفتاری را تغییر داد و بدین لحاظ بر تحریم‌های همه‌جانبه اقتصادی، سیاسی و امنیتی علیه ایران اصرار می‌ورزند.^(۵۱) این روی‌کرد هم‌چنان و تاکنون در دوران رییس‌جمهور جدید دمکرات امریکا دنبال شده است، و نشانه‌های آن در نطق‌های رسمی و از جمله در پیام نوروزی به ایران و تمدید تحریم‌ها علیه کشور دیده می‌شود. باراک اوباما حتی بلافاصله پس از سخنرانی رییس‌جمهور ایران احمدی‌نژاد در «کنفرانس دوربان ۲» در ژنو در ضدیت با اسراییل و انتقاد از رفتار تبعیض‌آمیز شورای امنیت سازمان ملل، ضمن محکوم نمودن این سخنرانی تلاش کشورش را

برای یافتن راهی در جهت مذاکره با جمهوری اسلامی ایران ضمن حفظ سایر گزینه‌ها اعلام کرد.^(۵۲) این تداوم رفتار سیاست خارجی کاخ سفید در ضدیت با ایران علی‌رغم همراهی با نوعی نرمش البته سبب گردیده است تا رهبر و دیگر مقامات جمهوری اسلامی ایران هرگونه شعار تغییر در سیاست خارجی آمریکا از جمله در قبال ایران را با تردید بنگرند.^(۵۳) چنین درکی از تداوم رویکرد مقابله البته شاید عمدتاً به‌صورت نرم از سوی آمریکا با ایران ما را وادار می‌سازد تا در گمانه‌زنی درباره‌ی اتخاذ شیوه‌ی نهایی آمریکا در برخورد با ایران اندکی احتیاط به خرج دهیم. این درک امریکایی که در برخورد با ایران نمی‌توان به شیوه‌ی عراق و افغانستان عمل کرد، رویکرد جدیدی نیست و حتی در دوران نئومحافظه‌کاران نیز با معنا جلوه می‌کرد. از این لحاظ به نظر می‌رسد آمریکا هم‌چنان در دوران حاکمیت دمکرات‌ها در کاخ سفید نیز در دو حرکت هم‌زمان سعی می‌کند به‌نوعی تفاهم در مورد نوع برخورد با ایران دست یابد و با اتخاذ نوعی سیاست «ترغیب و تهدید» سعی می‌کند رفتار ایران را تغییر دهد.

از سوی دیگر، اگر هم‌کاری‌ها و ائتلاف‌های سیاسی و اقتصادی میان کشورهای منطقه و جمهوری اسلامی ایران امکان تفاهمات درون‌منطقه‌ای را افزایش دهد مقابله با تهدیدات برون‌منطقه‌ای و اهداف توسعه‌طلبانه‌ی قدرت‌های بزرگ و به‌ویژه آمریکا می‌تواند عملیاتی گردد؛ تحولی که یقیناً نیازمند برخی تغییرات رفتار و سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه در تعامل با یک‌دیگر است. این تحول می‌تواند در زمینه‌ی گسترش مراددات و تعاملات اقتصادی و تجاری منطقه‌ای میان جمهوری اسلامی ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه ظهور یابد، زیرا الزامات اقتصادی منطقه‌ای همواره دولت‌ها را به سمت تشریک مساعی و هم‌کاری سوق می‌دهد و غلظت ثبات در یک منطقه‌ی جغرافیایی، صرف نظر از دخالت عنصر سیاست و جنجال‌های مترتب بر آن، به‌گونه‌ای انکارناپذیر تحت تأثیر مؤلفه‌های اقتصادی و روابط تجاری قرار دارد.^(۵۴) از این‌رو می‌توان استدلال کرد که هرچه فعالیت‌های اقتصادی و تجاری یک منطقه‌ی جغرافیایی بیشتر و مبتنی بر اولویت‌های توسعه‌ی پایدار باشد، هم‌گرایی و کاهش تنش در روابط متقابل کشورها بیشتر و غلظت ثبات و امنیت در منطقه افزایش خواهد یافت. از سوی دیگر، به موازات چنین استدلالی، هرچه میزان دخالت عناصر خارجی و منافع جاه‌طلبانه‌ی سیاسی، اقتصادی و امنیتی قدرت‌های بزرگ در اهداف خرد و کلان اقتصادی دولت‌های یک منطقه فزونی یابد، درجه‌ی واگرایی و گسترش تنش نیز تشدید خواهد

شد. این همان زمینه‌ای است که امروز در تداوم گسست در برخی از سطوح روابط منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران شاهد آن هستیم.

جمهوری اسلامی ایران با بهره‌مندی از مختصات ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک همواره مرکز ثقل تأمین امنیت و ثبات منطقه حساس و بحران‌زای خاورمیانه بوده است. به عبارت دیگر، به موازات تهدیدات امریکا علیه جمهوری اسلامی ایران و گسترش فشارها و تحریم‌ها علیه این کشور، وضعیت اقتصادی منطقه به گونه‌ای تصاعدی و موج دچار التهاب گردیده، و نتیجه این وضعیت به سایر بخش‌های جهان نیز تسری یافته است. اما در روند هرگونه تلاش و برنامه‌ریزی استراتژیک جمهوری اسلامی ایران در مسیر ائتلاف و هم‌کاری اقتصادی، سیاسی و حتی امنیتی منطقه‌ای و بین‌المللی، ایالات متحده امریکا نیز با کارشکنی درصدد بهره‌برداری سیاسی و به انزوا کشاندن ایران بوده است. در این عرصه نیز علی‌رغم شعار تغییر سیاست خارجی امریکا، در خاورمیانه شاهد تداوم ضدیت با جمهوری اسلامی ایران بوده‌ایم. هرچند برای مثال، دعوت از جمهوری اسلامی ایران برای شرکت در «کنفرانس امنیت افغانستان» در آوریل ۲۰۰۹ که توسط اعضای ناتو و با حمایت و خرسندی کاخ سفید انجام پذیرفت و تهران نیز در آن شرکت کرد، چشم‌انداز آتی برخی هم‌کاری‌ها میان ایران و امریکا را در خاورمیانه به ذهن متبادر می‌سازد.^(۵۵)

موقعیت حساس ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک ایران قدرتی متعارف به آن بخشیده است. اگر این ویژگی را در کنار سایر عناصر قدرت در نظر بگیریم، بی‌تردید می‌توان تأیید کرد که ایران قدرت‌مندترین و باثبات‌ترین کشور در منطقه خاورمیانه است، از این‌رو هرگونه روند سیاسی و اقتصادی در خاورمیانه بدون در نظر گرفتن جای‌گاه ایران، به شکست خواهد انجامید. اما امریکا هم‌چنان درصدد است تا برای جلوگیری از انتقال انرژی از ایران دو پروژه «ترانس خزر» و «ترانس افغان» را که ماهیتی سیاسی دارند حیات بخشد. مخرج مشترک هر دو پروژه دخالت عنصر سیاست برای ایجاد اختلاف در کشورهای منطقه و به تبع آن انزوای سیاسی و اقتصادی ایران است.^(۵۶) امریکا تلاش می‌کند تا ضمن تحریک کشورهای قطر، عمان و ترکمنستان، بستر لازم را برای ایجاد رقابت پنهانی و به تبع آن بروز تنش بین مطالبات اقتصادی کشورهای مذکور با ایران تشدید کند، و از این ره‌گذر مانع ابتکار عمل ایران برای بهره‌گیری از مختصات ژئوپلیتیک گردند.^(۵۷) در همین راستا، نوک پیکان قعطنامه‌های

۱۴۳۷ و ۱۴۴۷ تحریم علیه جمهوری اسلامی ایران که با فشار آمریکا در شورای امنیت سازمان ملل به تصویب رسید و نیز سایر تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا علیه ایران، ممنوعیت سرمایه‌گذاری خارجی در طرح‌های توسعه میادین نفت و گاز و ارتقاء سطح و توان بهره‌برداری از مخازن انرژی در ایران را دنبال می‌کنند. تمدید قانون تحریم جمهوری اسلامی ایران در سال ۲۰۰۹ توسط باراک اوباما، نشان‌گر تداوم این سیاست حتی در دوران شعار تغییر در سیاست خارجی آمریکا است. با این حال، موضوع انرژی یا به تعبیری دیپلماسی لوله‌های نفتی، به خوبی می‌تواند نقش توسعه و هم‌گرایی را با محوریت جمهوری اسلامی ایران، چه در راستای توان ایستادگی و چه به منظور ارتقای ظرفیت تعامل و همکاری بین‌المللی کشور در منطقه و در برابر سلطه‌جویی‌ها و اعمال نفوذ آمریکا ایفا نماید، یعنی زمینه‌های تعامل و هم‌کاری در خاورمیانه مستلزم به‌کارگیری بیش از پیش ابزارهای دیپلماسی اقتصادی است.

با این حال، راهبرد حزب دموکرات که هم‌زمان با برگزاری کنوانسیون ملی این حزب برای اعلام نهایی نامزدی باراک اوباما برای ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۰۸ به‌طور رسمی اعلام شد و طبیعتاً باراک اوباما نیز آن را در دستور کار خود قرار داده است، برای مواجهه با جمهوری اسلامی ایران طی سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۲ چنین پیشنهاد می‌کند:

جهان باید مانع دست‌یابی ایران به سلاح هسته‌ای شود. این امر با اعمال تحریم‌های شدید علیه ایران به همراه دیپلماسی مذاکره بدون پیش‌شرط در سطح بالا ممکن خواهد بود. ما این سیاست را با همراهی متحدان اروپایی خویش در قبال ایران دنبال خواهیم کرد. اگر ایران از تلاش برای دستیابی به تکنولوژی هسته‌ای و تهدید اسرائیل دست بردارد، مشوق‌های مهمی دریافت خواهد کرد، در غیر این صورت فشارهای جامعه جهانی و ایالات متحده از طریق تحریم‌های شدید یک‌جانبه و چندجانبه، برای منزوی کردن رژیم ایران ادامه خواهد یافت.^(۵۸)

در هر صورت، در بررسی کلی رفتار سیاست خارجی خاورمیانه‌ای دولت جدید آمریکا و تهدیدات احتمالی علیه جمهوری اسلامی ایران، می‌توان گفت باراک اوباما میراثی را تحویل گرفته است که در هشت سال گذشته نه تنها به پیش‌برد اهداف و منافع

امریکا در منطقه کمک نکرده، بلکه ناکامی‌های این کشور در حل و فصل مسائل مختلف منطقه‌ای و جهانی، اعتبار گذشته این کشور را تا اندازه‌ای تقلیل داده است. لذا، انرژی اوباما در مرحله اول باید صرف اعاده این جای‌گاه شود، و این همان چیزی است که وی بارها با عنوان «ضرورت بازسازی چهره مخدوش امریکا در جهان» از آن صحبت کرده است. در واقع، سیاست‌های غیرعقلانه بوش، امریکا را در چندین بحران هم‌زمان درگیر کرده، و این کشور نمی‌تواند یکی را به نفع دیگری کنار بگذارد. در این شرایط، پیش‌بینی می‌شود دست کم تا چهار سال آینده فشارهای امریکا بر ایران کمتر شود و یا حداقل این کشور از رویارویی یک‌جانبه با ایران بپرهیزد. در این صورت قطعاً ایجاد زمینه‌های تعامل یا نوعی همکاری میان دو کشور در راستای اهداف و منافع مشترک دور از ذهن نخواهد بود.

برای دستیابی به همکاری و هرگونه تغییر در روابط دوجانبه ایران و امریکا، دو کشور باید به این نتیجه برسند که دست کم در خاورمیانه منافع مشترک زیادی به‌ویژه در مقابله با تروریسم دارند.^(۵۹) تهران همواره سعی کرده با ارسال سیگنال‌های روشن، این پیام را به شکلی شفاف به واشنگتن مخابره کند و نشان دهد ایران با رعایت خواسته‌های مشروع حاضر است گام‌های مثبتی در مسیر تغییر وضعیت روابط دوجانبه بردارد. ارسال نامه تریک احمدی‌نژاد به اوباما به مناسبت پیروزی او در انتخابات ریاست‌جمهوری که در طول سه دهه گذشته در مناسبات سیاسی ایران و امریکا سابقه نداشته است، تماس‌های غیررسمی مقامات ایران و امریکا در حاشیه اجلاس جهانی اقتصاد در داووس سوئیس در اواخر ۲۰۰۸، سفر گروهی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و دیدار از کنگره امریکا، همه و همه پالس‌هایی است که از تهران به واشنگتن ارسال شده است. اینک نوبت امریکاست تا فاصله شعار تا عمل را از بین ببرد. دولت مردان عمل‌گرای امریکایی کی می‌توانند رنگی از واقع‌گرایی را بر بوم خالی دیپلماسی بزنند و سعی کنند با اندیشه و گفت‌وگو منطقی به ارائه راهبردی مؤثر در این راستا اقدام کنند و پندهای بسته شده بر فراز مذاکرات دو طرف را باز کنند؟ هرچند تلاش‌های جهت‌دار اخیر کنگره امریکا در توسعه دایره تحریم‌ها و دمیدن در تنور قطعنامه‌های هسته‌ای شورای امنیت علیه ایران از سوی هم‌فکران دموکرات که سنا و کنگره در ید قدرت آن‌هاست، نشان از حرکت در دامنه نرم نمودار برخورد با ایران است. باراک اوباما بر این باور است که باید با ایران بر سر آنچه می‌خواهد انجام دهد

و آنچه جامعه جهانی از او می‌خواهد، گفت‌وگو کند. این که این سیر گفت‌وگو باید از کجا آغاز و به کجا منتهی شود و این که اصولاً سازوکارهای چنین مذاکراتی چه می‌تواند باشد، پرسش‌هایی است که اغلب با سکوت اوباما را در پی دارد.^(۶۰)

نتیجه‌گیری: چشم‌اندازهای تغییر و هم‌کاری

باراک اوباما رئیس‌جمهوری جدید آمریکا و جوزف بایدن معاون وی، نگرشی انتقادی نسبت به سیاست‌های سخت‌افزاری، نظامی‌گرا و تهاجمی آمریکا در خاورمیانه و نحوه برخورد با ایران، به‌ویژه در دوران حاکمیت نئومحافظه‌کاران، ارائه کرده‌اند. اوباما اعلام کرده است با پیشنهادهای تشویقی باید ایران را وادار به تغییر روش کرد و ایران باید وارد سازمان تجارت جهانی شود. وی هم‌چنین با سرمایه‌گذاری اقتصادی در ایران و عادی شدن مناسبات دیپلماتیک با این کشور موافق است، منوط به این که ایران از جمله فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم را کنار گذارد.^(۶۱) هرچند مقایسه سیاست‌های اجرا شده دمکرات‌ها با مواضع اعلام شده آن‌ها هنوز زود است، اما با نگاهی گذرا به روی‌کرد نرم‌افزاری «اوباما-بایدن» و در صورتی که این روی‌کرد با چنین رفتارهایی همراه گردد، انتظار می‌رود تصویر تخریب‌شده ایالات متحده در جهان تا حدودی ترمیم شود. روی‌کرد دولت اوباما اگرچه تا حدودی همان سیاست «ترغیب و تهدید» است، اما در صورت شکست در مسیر دیپلماسی حجم فشارهای همه‌جانبه را برای ایران به ارمغان می‌آورد. این مهم نیازمند تدبیر و تصمیم جمهوری اسلامی ایران بر مبنای حکمت، عزت و مصلحت است.

اما در جمهوری اسلامی ایران، بسیاری باور دارند که با به قدرت رسیدن رئیس‌جمهور دمکرات، باراک اوباما، تغییرات بنیادی در سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران رخ نمی‌دهد، و رئیس‌جمهور جدید با تداوم فشارهای سیاسی و اقتصادی، از جمله تشدید تحریم‌ها، به‌نوعی ادامه‌دهنده سیاست‌های بوش است. این باور با برخی رفتارها و اظهارات باراک اوباما، مانند تمدید تحریم اقتصادی علیه ایران و بیان این نکته در پیام نوروزی که ایران یا باید صلح و هم‌کاری با نظام جهانی را در پیش‌گیرد یا سلاح اتمی را دنبال کند، بیش از پیش تقویت گردیده است؛^(۶۲) خصوصاً این که رئیس‌جمهور دمکرات آمریکا هم‌چنان به‌طور بی‌قید و شرط از اسراییل دفاع می‌کند. چنین نگاهی، ریشه در نگرانی‌های تاریخی و استراتژیک دولت مردان و نخبگان ایرانی

دارد که اساساً هدف اصلی سیاست خارجی آمریکا در منطقه را به حداقل رساندن نقش سیاسی، امنیتی و فرهنگی ایران می‌دانند. از این دیدگاه، فرقی نمی‌کند که رئیس‌جمهور دمکرات یا جمهوری‌خواه در کاخ سفید حاکم باشد، چرا که سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه، پیرو اصول راهبردی و تغییرناپذیری چون حفظ «توازن قوا» و «تقویت نقش اسرائیل» است. اما دولت مردان آمریکا باید به یاد داشته باشند که در چند سال گذشته، حل هیچ‌کدام از بحران‌های منطقه‌ای بدون اهمیت دادن به «نقش» ایران موفق نبوده است. در واقع، در پی تحولات نوین خاورمیانه و نظام اقتصاد سیاسی جهانی، ایران در یک موقعیت برتر استراتژیک منطقه‌ای قرار گرفته است، به گونه‌ای که نخبگان ایرانی، خواهان بهره‌برداری از این فرصت تاریخی در راستای تثبیت نقش‌های سیاسی-امنیتی و انرژی‌محور جمهوری اسلامی ایران در منطقه و حل معضلات راهبردی با آمریکا هستند؛ مسأله‌ای که می‌تواند توان سیاسی-امنیتی و انرژی‌محور کشور را بیش از همیشه در خدمت اهداف توسعه ملی قرار دهد.

با این حال، در نگاه دولت مردان کاخ سفید، تلاش ایران برای افزایش نقش منطقه‌ای با اهداف سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه در تضاد آشکار و استراتژیک است. آنان اساساً چنین تحولی را به ضرر منافع و امنیت ملی آمریکا، منافع متحدان سنتی آمریکا در جهان عرب و مهم‌تر از همه به ضرر امنیت اسرائیل می‌دانند. چالش اصلی ایران با دولت اوباما در چگونگی خروج اوباما از سیاست خارجی بوش و ایجاد تغییر بنیادی در تعریف نقش منطقه‌ای ایران است. دولت اوباما باید درک کند که ماهیت قدرت و سیاست در خاورمیانه تغییر کرده است. بنابر این، نقش ایران را که دارای توان بالای بازی‌گری در هر دو زیرمنطقه حساس خاورمیانه (خلیج فارس و خاور نزدیک) است، نمی‌توان نادیده گرفت. یعنی، تأکید آمریکا بر سیاست سنتی «توازن قوا» و حمایت «یک‌جانبه از نقش اسرائیل» در اوضاع کنونی، نه کارآیی لازم را دارد و نه مورد پذیرش بازی‌گران مهم منطقه‌ای از جمله ایران است. لذا، نقطه اصلی شعار «تغییر» اوباما باید بر این محور استوار شود که باور کند ایران قدرت‌مند، مسئول و دارای نقش منطقه‌ای به ضرر منافع ملی آمریکا نیست. برخلاف نگاه غالب در آمریکا، معضل اصلی ایران و آمریکا در حال حاضر، دریافت «تضمین‌های امنیتی» ایران از سوی آمریکا نیست، چرا که ایران خود «تولیدکننده امنیت» در منطقه است و ایفای نقش آن برای ایجاد ثبات در منطقه حیاتی است. بنابر این، برای مثال پذیرش حق مشروع جمهوری اسلامی ایران در

تداوم برنامه‌های صلح‌آمیز هسته‌ای نیز باید در چارچوب پذیرش تثبیت نقش ایران در منطقه باشد.^(۶۳)

رئیس‌جمهور آمریکا بیان کرده است که برای تغییر سیاست‌ها در قبال ایران، آمادگی دارد. پیشنهاد مذاکره مستقیم «در صورتی که ایران مشت گره‌کرده خود را کنار بگذارد»، تلاش برای همکاری با ایران در مسایل منطقه‌ای، دعوت از ایران برای شرکت در کنفرانس بین‌المللی لاهه در مورد افغانستان (که البته جمهوری اسلامی ایران نیز در این کنفرانس در تاریخ اول آوریل ۲۰۰۹ شرکت کرد) و احتمال اعزام یک مقام رسمی آمریکایی به اجلاس شانگهای در مسکو که نماینده ایران نیز در آن شرکت می‌کند، از جمله این تغییرات است. اوباما یک پیام ویدئویی نیز برای ایرانیان فرستاد که در آن گفته شده آمریکا «مایل به پایان گرفتن تنش و بهبود روابط دوجانبه با ایران» است.

ایران نیز در مقابل ضمن استقبال از «تغییرات واقعی»، خواهان پایان یافتن تحریم‌های آمریکا علیه ایران و حمایت‌های بی‌قید و شرط این کشور از اسراییل شد. طبق اعلام رسمی مقامات جمهوری اسلامی ایران، اگر آمریکا واقعاً تغییر کند، ایران نیز رفتار خود را تغییر خواهد داد. واقعیت این است که شرکت ایران در کنفرانس لاهه مربوط به افغانستان در آوریل ۲۰۰۹ و اظهار آمادگی این کشور برای همکاری در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی افغانستان، رفتاری کاملاً هم‌کاری‌جویانه در راستای تعامل مثبت با غرب و به‌ویژه آمریکا تلقی می‌شود. رفتار ایران در قبال افغانستان با روی‌کرد جدید بین‌المللی یعنی پرداختن به مشکل افغانستان از طریق پرداختن به مسایل منطقه، کاملاً سازگار و موافق است.^(۶۴) بدین ترتیب، ظاهراً اوضاع در حال تغییر است.^(۶۵) هرچند آمریکا با ایده حضور مستقیم ایران در مذاکرات گروه ۵+۱ در خصوص برنامه هسته‌ای این کشور موافقت کرده است، اما کسی به‌طور رسمی «سیاست جدید» آمریکا در قبال ایران را اعلام نکرده و هنوز کارشناسان کاخ سفید مشغول بررسی آن هستند.^(۶۶) با این حال، حداقل تا زمانی که تغییری در ساختارهای فرهنگی (ایدئولوژیک و هنجاری) و نیز سیاسی و اقتصادی خاورمیانه رخ ندهد، چشم‌انداز تغییر در سیاست خارجی خاورمیانه‌ای آمریکا دور از ذهن است.

طبق اصل وابستگی متقابل پیچیده نیازمندی بازی‌گران به یک‌دیگر - البته به‌صورت نابرابر و نامتقارن - در دستیابی به منافع و امنیت هریک از طرفین انکارناپذیر است. بنابر این، برتری مطلق آمریکا در خاورمیانه ناممکن است. نسبی بودن و وابستگی

متقابل پیچیده میان قدرت و منافع گوناگون هر یک از بازی‌گران در خاورمیانه، تعامل و هم‌کاری آنان برای دستیابی به منافع مشترک را ضروری می‌کند. مقابله با تروریسم، تأمین امنیت و ثبات منطقه‌ای، تضمین و تأمین صدور انرژی و پیش‌برد اهداف توسعه اقتصادی و سیاسی در خاورمیانه، که همگی تأمین‌کننده منافع مشترک دو طرف هستند، می‌تواند توجه این کشورها را به ابعاد و عرصه‌های گوناگون و عملیاتی تعامل و هم‌کاری جلب کند، و این همه در چارچوب وابستگی متقابل پیچیده صورت می‌گیرد.

بدین ترتیب، در بررسی کلی سیاست خاورمیانه‌ای دولت جدید امریکا و تهدیدات احتمالی علیه جمهوری اسلامی ایران، می‌توان گفت که باراک اوباما میراثی را تحویل گرفته است که در هشت سال گذشته نه تنها به پیش‌برد اهداف و منافع امریکا در منطقه کمک نکرده، بلکه ناکامی‌های این کشور در حل و فصل مسائل مختلف منطقه‌ای و جهانی، اعتبار گذشته این کشور را تا اندازه‌ای تقلیل داده است. لذا، انرژی اوباما در مرحله اول باید صرف اعاده این جای‌گاه شود، و این چیزی است که وی بارها با عنوان «ضرورت بازسازی چهره مخدوش امریکا در جهان» از آن صحبت کرده است. در واقع، سیاست‌های غیرعاقلانه بوش، امریکا را در چندین بحران هم‌زمان درگیر کرده و این کشور نمی‌تواند یکی را به نفع دیگری کنار بگذارد. در این شرایط، پیش‌بینی می‌شود دست کم تا چهار سال آینده فشارهای امریکا بر ایران کمتر شود و این کشور از رویارویی یک‌جانبه با ایران پرهیزد. در این صورت، قطعاً زمینه‌های تعامل یا نوعی هم‌کاری میان دو کشور در راستای اهداف و منافع مشترک دور از ذهن نخواهد بود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. خبرگزاری فارس، ۲۷ آبان ۱۳۸۷.
2. *The New York Times*, 7 November 2008.
۳. متقی، ابراهیم، «عملیات پیش‌دستی‌کننده و تصاعد بحران در خاورمیانه جدید»، فصل‌نامه مطالعات دفاعی و امنیتی، پاییز و زمستان ۱۳۸۲.
4. دهشیار، حسین، «الگوهای امنیتی در خاورمیانه»، فصل‌نامه مطالعات خاورمیانه، خرداد ۱۳۸۷.
۵. کمیسیون امنیت ملی آمریکا (۱۳۸۱)، *استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه جلال دهمشگی، بابک فرهنگی و ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی و مطالعات تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۶. پوراحمدی، حسین، «اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تهاجم آمریکا به عراق»، فصل‌نامه راهبرد دفاعی، بهار ۱۳۸۳.
7. Leir, Lieber (1998), "The End of the MAD?" (30) N.4, p.8.
8. Waltez, Kenneth, "Structural Realism after Cold War", *International Security*, 1992, (25) N.1, p.17-35.
9. *Ibid*, P.17.
10. Njall, Fergoseon, "Hegrmony or Empire?", *Foreign Affairs*, October 2003, p.5.
11. Owen, John, "Transnational Liberalism and U.S Primacy", *International Security*, 1993 (26), N.3, P.120-121.
۱۲. پوراحمدی، حسین، «اقتصاد سیاسی و منافع نوین آمریکا در خاورمیانه»، فصل‌نامه مطالعات منطقه‌ای، سال ششم، شماره‌های ۳ و ۴، پاییز ۱۳۸۴، ص ۴۵.
13. Lawrence, Freedman, "Iraq, Lliberal Wars and Iliberal Containment", *Survival*, Vol.48, N.4.
14. Akralriyc, "Culture and Power: International Relations and Intercultural Relations", *American Foreign Policy*, August 2002, P.322.

15. Dobbins, James "Preparing for Nation-Building", *Survival*, Vol.48, N.3, p.27.
16. Jeris, Robert, "The Compulsive Empire?", *Foreign Policy*, August 2003, p.83.
17. Owen, "Transnational Liberalism and U.S Primacy", p.12.
18. Wallerstein, Immanuel, "U.S Weakness and Struggle for Hegemony", in: www.allannoble.com, p.5.
۱۹. سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۱)، «مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش»، فصل‌نامه مطالعات منطقه‌ای، جلد ۱۳.
۲۰. مشیرزاده، حمیرا (سال ۱۸)، شماره ۴، ص ۸۳۱.
۲۱. سریع‌القلم، «مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش»، پیشین، ص ۱۰.
۲۲. خبرگزاری فارس، ۲۷ آبان ۱۳۸۷.
۲۳. قهرمان‌پور، رحمن (۱۳۸۵)، سیاست‌های هویتی نخبگان و تأثیر آن بر سیاست خارجی در کشورهای خاورمیانه، رساله دکتری دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی.
۲۴. همان، ص ۸۹-۸۸.
25. S. Bromley, "Middle East Exceptionism: Myth or Reality?" in D. Potter and al. (eds.), *Democratisation*, Cambridge, Polity Press, 1997, p.329.
26. Deborah Gerner and Philip Schordt, "Middle Eastern Politics", in Deborah Gerner (ed.), *Understanding the Contemporary Middle East*, London, Lynne Rienner Publishers, 200, p.90-96.
۲۷. سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۴)، عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی ایران، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ص ۲۱۴-۲۱۰.
۲۸. سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۷۹)، نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل، انتشارات سمت، تهران، ص ۱۴۶.
۲۹. سیف‌زاده، سید حسین، جلیل روشندل (۱۳۷۹)، تعارضات ساختاری در خلیج فارس، تهران، مرکز مطالعات خاورمیانه، ص ۲۳.

۳۰. برژنسکی، زيبيگنو، «شن های روان هژمونی امريکا»، ترجمه معاونت سياسی، ماهنامه برداشت اول، شماره ۲۰، ص ۱۰.
۳۱. پوراحمدی، حسين، «اقتصاد سياسی جهانی و ساختار نوین امنيت در خليج فارس»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال ۳، شماره ۹، ۱۳۸۴، ص ۱۱.
۳۲. برآوردهای آژانس بين المللی انرژی و بانک جهانی، ژوئن ۲۰۰۳.
33. "Saudi Arabia in 1990 Stability and Foreign Policy", in: www.jcpa.org.
34. Mareel and Mitchel, "Iraqs Oil Tomorrow", in Valerie Mareel.com
35. Valie Naser, "When the Shiites Rise", *Foreign Affairs*, 2006, (1.85), N.4.
36. Gregory Gause, "Can Democracy Stop Terrorism", *Foreign Affairs*, 2005, (84), N.5.
۳۷. همان، ص ۸۳۵.
38. David Held, "The Transformation of Political Community: Rethinking Democracy", in H. Casiano, *Democracy Edges*, (ed.), Cambridge University Press, 1999, P.107.
39. "Iran and Nuclear Program" in: www.newyork.com
۴۰. خطیبی طباطبایی، محمدعلی (۱۳۸۲)، «معمای خاورميانه»، *اقتصاد انرژی*، شماره ۵۶-۵۷، اسفند، ص ۳۰.
41. *The new York Times*, 31 July 2007.
۴۲. لطفیان، سعیده، «واردات اسلحه و هزینه های نظامی در خاورميانه پس از جنگ عراق»، فصلنامه مطالعات خاورميانه، سال یازدهم، پاییز و زمستان ۱۳۸۳، ص ۱-۲۷.
43. Thomas Mahnken, "Revolutionary Ambivalence", *International Security*, Vol.28, N.2, p.143.
۴۴. فیضی، فاضل، «سياست خاورميانه ای اوپاما»، سایت خبری تحلیلی تابناک، ۳ بهمن ۱۳۸۷.
۴۵. موسسه کارنگی (۱۲ ژانویه ۲۰۰۹)، واشنگتن دی سی.

۴۶. سجادپور، سیدکاظم «جهانی شدن و امنیت خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *مجله سیاست خارجی*، سال چهارم، پاییز ۱۳۷۹، ص ۷۲.
۴۷. البرادعی، محمد (۱۳۸۷/۱۲/۲۰)، سایت آفتاب.
۴۸. کسینجر، هنری، «خاورمیانه، جهانی دستخوش تحول»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۷۰-۱۶۹، مهر و آبان ۱۳۸۰، ص ۲۴.
۴۹. سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۹)، *بازنگری نظری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: پارادایم ائتلاف*، تهران، انتشارات مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۵۰. سایت خبری تحلیلی تابناک (۱۳۸۸)، پیام نوروزی باراک اوباما به ایران.
۵۱. متقی، «عملیات پیش‌دستی‌کننده و تصاعد بحران در خاورمیانه جدید»، پیشین. 52. BBC, 22/04/2009.
۵۳. سایت خبری تحلیلی تابناک، سخنرانی رهبر انقلاب در مشهد، ۲ فروردین ۱۳۸۸، سایت خبری تحلیلی تابناک، «پیام نوروزی رئیس جمهوری ایران»، ۱ فروردین ۱۳۸۸.
۵۴. مستکین، عبدالمهدی، «انرژی محور توسعه و هم‌گرایی در خاورمیانه»، همشهری دیپلماتیک، اردیبهشت ۱۳۸۴.
55. BBC, 7/04/2009.
۵۶. درخشان، مسعود، «اوپک و منافع ملی»، *مجلس و پژوهش (ویژه‌نامه نفت و منافع ملی)*، سال نهم، شماره سی و چهارم، تابستان ۱۳۸۱، ص ۲۰.
57. *The New York Times*, 14 Oct 2006.
۵۸. شهیدی، هنگامه، «گزینه‌های روی میز اوباما در قبال ایران: ایران باید طرف گفت‌وگو باشد»، *روزنامه اعتماد*، ۱۳ آذر ۱۳۸۷.
۵۹. نای، جوزف، *روزنامه ایران*، ۱۲ بهمن ۱۳۸۷.
۶۰. مرشدی، ارسلان، «او با کیست؟ بررسی مواضع رئیس‌جمهور جدید امریکا در قبال ایران»، *روزنامه جام‌جام*، اسفند ۱۳۸۷.
61. *The New York Times*, 10 November 2008.
62. BBC, 1/04/2009.

۶۳. برزگر، کيهان، «معامله بزرگ ايران و اوباما»، سايت خبري تحليلي تابناک، ۱۸ آذر ۱۳۸۷.

64. BBC, 1/04/2009.

65. BBC, 25/03/2009.

۶۶. فايننشال تايمز (۱۷ آوريل ۲۰۰۹)، «ايران؛ بزرگترين و دشوارترين آزمون پيش روی اوباما».





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی